



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مرکز تحقیقات اسلامی

سلسلہ پژوهش های اعتقادی



۷

فکر و فکراندیشی

پژوهش در مورد فکر و پرورش یک دانشور

آیت الله محمد علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فدک در فراز و نشیب

نویسنده:

السید علی الحسینی المیلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	فدک در فراز و نشیب
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۸	سرآغاز
۹	پیش گفتار
۱۰	پرسش های مطرح شده
۱۱	مبانی پاسخ گویی
۱۱	بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک
۱۱	علت توجه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام
۱۲	ارتباط ماجرای فدک با امامت
۱۳	بخشش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۷	مطالبه فدک و ارائه دلیل
۱۸	جایگاه شاهدان مسئله فدک
۲۰	حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت
۲۱	آم ایمن از بهشتیان است
۲۱	چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟
۲۲	قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید
۲۳	چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جاب
۲۴	بزرگان حدیث به یاری ابوبکر برمی خیزند
۲۵	مطالبه فدک به عنوان ارث
۲۷	بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری
۲۷	اقرار به منحصر بودن این سخن از ابوبکر

- ۲۸ دیدگاه حدیث شناسان
- ۲۸ دیدگاه اصولیون
- ۳۰ دیدگاه متکلمان
- ۳۱ موضوعات محوری حدیث «لا نورث»
- ۳۱ محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟
- ۳۱ سه حدیث انحصاری
- ۳۳ محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند
- ۳۴ محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس
- ۳۵ توجه به تحریف بخاری
- ۳۵ محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسط عمر بن خطاب
- ۳۶ اندیشه ای در روایت
- ۳۶ روایات نقل شده و اضطراب علما
- ۳۷ محور پنجم: مطالبه میراث توسط همسران پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۳۸ محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابوبکر
- ۴۰ محور هفتم: تکذیب عملی عمر بن عبدالعزیز و دیگران
- ۴۱ محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسط حافظ ابن خراش
- ۴۱ نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش
- ۴۲ دو نکته درباره حافظ ابن خراش
- ۴۳ بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک
- ۴۳ روی برگرداندن زهرا سلام الله علیها از ابوبکر
- ۴۴ حدیث ساختگی دیگر
- ۴۵ خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است
- ۴۶ بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم
- ۴۶ شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد

- توضیح اشتباه ۴۶
- بررسی حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا» ۴۷
- پاسخ به اشکال ۴۸
- چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟ ۵۰
- راز مطالبه فدک در دو عبارت ۵۱
- کتابنامه ۵۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۴

فدک در فراز و نشیب

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -
 عنوان قراردادی : مساله فدک و حدیث انا معاشرالانبياء لانورث. فارسی.
 عنوان و نام پدیدآور : فدک در فراز و نشیب: پژوهشی در مورد فدک در پاسخ به یک دانشور سنی / علی حسینی میلانی؛ ترجمه
 هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.
 مشخصات نشر : قم: الحقایق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری : ۱۵۴ ص.: مصور (رنگی).
 فروست : سلسله پژوهش‌های اعتقادی؛ ۷.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۱-۸۲-۳
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۴۱ - ۱۴۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۴۸ - ۱۱۱ ق.
 موضوع : فدک.
 شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه.
 رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۵ ح/۵۵۵ ۵۰۴۱ ۱۳۸۶
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۴۸۷۸

مقدمه

سرآغاز

(۷)

فدک

در فراز و نشیب

پژوهشی در مورد فدک در پاسخ به یک دانشور سنی

حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی

بسم الله الرحمن الرحيم

آن گاه که از سوی خدای تعالی این آیه شریفه نازل شد که:

(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱).

«حق ذوی القربی را پرداز.»

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا نمود... (۲).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرُزبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و ... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند ...

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندان که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر و الامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیه الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار

گیرد. مرکز حقایق اسلامی

(۱) سوره اسراء: آیه ۲۶.

(۲) ر.ک صفحه ۳۶ همین کتاب.

فدک در فراز و نشیب بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين پیش گفتار

چندی پیش، از طریق اینترنت نامه ای از یک دانشور اهل سنت را دریافت کردم که در ضمن آن نامه از این جانب درباره ماجرای فدک درخواست گفت و گو کرده بود. وی در بخشی از نامه خود چنین نوشته بود:

... به شرط آن که ماجرای فدک را تنها از منظری که شایسته آن است بنگریم و آن را با معیار احساس و عاطفه - که شایستگی قضاوت بین دو مدعی را ندارد - نسنجیم، بلکه نگرشی اندیشمندانه بر آن داشته باشیم و با دیده انسانی با انصافی که بر احساس خود کردن نمی نهد، آن را نظاره کنیم و نگاه خویش را سوی حق بداریم، و آن را بپذیریم، در نزد هر که باشد. البته بایستی این نگرش در پرتو منابع موثق و اخبار معتبر اهل سنت باشد.

وی در بخش دیگری از نامه نوشته بود:

بایسته است که در این گفت و گو بی طرف و آزاداندیش باشیم و حقایق را آن گونه که هست و با بی طرفی تمام بیان کنیم، مانند هر مشکل دیگری که بین دو شخص به وجود می آید و نگاهی بر اساس معیارهای صحیح را می طلبد، تا به واقعیت و حقیقت دست یازیده شود.

پرسش های مطرح شده

پرسش های مطرح شده

این دانشور سنی در بخشی از نامه خود پرسش هایی را مطرح نموده بود که چکیده آن ها چنین است:

۱- چرا ماجرای فدک این همه مورد توجه علمای شیعه قرار گرفته و حال آن که در تاریخ اسلام موضوعات شبیه به آن به فراوانی یافت می شود؟... آنان در پس این همه تلاش و توجه در پی یافتن چه چیزی هستند؟

۲- ادعای زهرا در این ماجرا چند گونه است: گاهی مدعی شده که فدک بخشیده پیامبر صلی الله علیه وآله (۱) است و گاه ادعا نموده که فدک ارث است. علت این گونه ادعاها چیست؟ و چگونه می توان همه آن ها را با هم توجیه نمود؟

۳- با آن که علی [علیه السلام] را محترم می شماریم، ولی او همسر زهرا [علیها السلام] است و گواهی او در این ماجرا - که شهادت یک نفر به تنهایی است - دلیل کافی نخواهد بود.

۴- بی تردید ابوبکر به گوش خود شنیده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: *إننا معاشر الأنبياء لا نورث وما تركناه صدقة.*

ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما بر جا می ماند صدقه است.

از این رو بر او لازم بوده که به فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله عمل کند، و لذا فرق نمی کند که مدعی ارث پیامبر، دختر او باشد یا شخصی دیگر؟

۵- حقیقت آن است که زهرا [علیها السلام] زنی همانند دیگر زنان و بشری مانند دیگران بوده است که گاه خوشنود می شود و گاه خشم می گیرد، حال چه می شود اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابوبکر خشم گرفته باشد؟

۶- در برخی روایات ما آمده است: کسی که بر جنازه زهرا [علیها السلام] نماز خوانده، ابوبکر بوده و این موضوع نشانه خوشنودی او از ابوبکر است.

۷- شیعیان چیزی از ملک به عنوان ارث به زن نمی دهند، چنان که این موضوع در روایات آنان نیز مطرح شده است.

۸- کلینی در کتاب کافی از ابو عبدالله [امام صادق علیه السلام] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند: وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا... .

به راستی که علما و دانشمندان از پیامبران ارث می برند، همانا پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند... .

۹- اگر در این ماجرا حق با زهرا [علیها السلام] بوده است، پس چرا هنگامی که علی [علیه السلام] به حکومت رسید فدک را باز پس نگرفت؟

(۱) علی رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

مبانی پاسخ گویی

مبانی پاسخ گویی

در پاسخ به موارد مطرح شده، این گونه نوشتیم: بر هر پژوهشگر آزاداندیش و منصف، روشن و آشکار است که علمای شیعه دوازده امامی همواره با شرح صدر از هر پرسش و پژوهشی در مورد اندیشه و اعتقاد شیعه، که در ورای آن دست یازیدن به حق و پرده افکندن از چهره حقیقت بوده است، استقبال نموده اند.

آنان پیوسته در گفت و گوها و مناظره ها خود را به حفظ شئون و آداب بحث و مناظره متعهد دانسته اند و جز با استناد به شواهد روشن و استوار، و برگرفته از دلایل مورد اتفاق دو طرف و یا اخبار موجود در مصادر و منابع قرون نخست و مورد اعتماد طرف مقابل سخن نرانده اند.

بدیهی است که در این بحث نیز با وجود حساسیت و اهمیت بسیارش، همین شیوه و سیره، آشکار و هویدا خواهد بود. به طور کلی پاسخ ما در چهار بخش بیان می گردد:

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری

بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم

از خداوند می خواهیم که به حق محمّد و خاندان مطهرش علیهم السلام مؤمنان را با این بحث سود بخشد و آن را وسیله ای برای کسانی که شایسته هدایت هستند قرار دهد.

سید علی حسینی میلانی

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک

علت توجه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک

علت توجه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام

بررسی مسائل صدر اسلام به طور عام، و مسائل مربوط به پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت زهرا علیها السلام به طور خاص همواره مورد اهتمام بزرگان علمای امامیه بوده و هست، و البته ماجرای فدک از حساس ترین آن هاست.

حساسیت و اهتمام ویژه ما به قضایا و مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام به دو علت است:

نخست: به سبب یقینی بودن عصمت آن حضرت به استناد کتاب خدا و سنت رسول او، و نیز جایگاه و منزلت آن بانوی بزرگوار در پیشگاه خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان.

دوم: ارتباط جدی و تنگاتنگ قضایای ایشان با مسئله امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

بسیار واضح است که توجه خاص آن بانو و ائمه اهل البیت علیهم السلام و شیعیان ایشان از همان روز نخست به این ماجرا، از آن رو نبوده که سرزمین فدک در آن زمان باغ و بستانی بوده و ارزش اقتصادی در خور توجه و محصولات زراعی بسیار از آن به دست می آمده، بلکه هدف از این اهتمام، آشکار نمودن موضوع دیگری است که با اصل و اساس دین و رویکرد مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد.

ولی خواسته شما در این پژوهش این است که گفت و گو با قطع نظر از جایگاه و منزلت زهرا بتول علیها السلام انجام شود و گفته ای که:

بایستی در این موضوع بی طرفانه عمل نماییم و فراموش کنیم که مدعی این ماجرا زنی است که چون دختر پیامبر ماست، ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم و نزد ما و خدای متعال جایگاه و شأنی خاص دارد. همچنین فراموش کنیم که طرف مقابل او ابوبکر است که دشمن شیعه است و تا هنگامی که دشمن به شمار آید تمام بدی ها در او و تمام خطاها در اندیشه و نظر اوست؛ بلکه فقط بایسته است بگوییم: کلام و کردار محمد صلی الله علیه و آله برتر از گفتار و رفتار همگان است و بس... .

آری باید به این مسئله «بی طرفانه» نگاه کنیم و «باید فراموش کنیم که مدعی این ماجرا زنی است که ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم» و او جایگاهی خاص دارد. همچنین باید موقعیت جغرافیایی، مساحت، عایدات و دیگر خصوصیات «فدک» را نیز فراموش کنیم.

اما در مورد ارتباط این موضوع با مسئله امامت و ولایت و با توجه به این دید، نمی توان چند نکته را نادیده گرفت و باید آن ها را در نظر داشت. اکنون ما به اختصار این مطلب را توضیح می دهیم.

ارتباط ماجرای فدک با امامت

ارتباط ماجرای فدک با امامت

همان گونه که اشاره شد، قضیه فدک ارتباط تنگاتنگی با مسئله امامت دارد. از این رو دانشمندان اسلامی در طول تاریخ به این موضوع عنایت داشتند. به عنوان نمونه چند مورد را می آوریم:

۱ - نویسنده کتاب شرح المواقف در این زمینه چنین می نگارد:

فصل چهارم درباره امام به حق پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از نظر ما امام به حق پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر است و از نظر شیعه علی رضی الله عنه. ما بر عقیده خود دو دلیل داریم:

نخست آن که راه اثبات امامت یا کلام خدا و سخن صریحی است که از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد و یا اجماع و اتفاق نظر بر بیعت. سخن صریحی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در مورد امامت ابوبکر] وجود ندارد، چنان که خواهد آمد، ولی هیچ اتفاق نظری نیز از جانب امت پیامبر جز بر ابوبکر یافت نمی شود... (۱).

بسیار واضح است که شریف جرجانی در این استدلال، به نبود هر گونه سخن صریح و بیان آشکار از سوی خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت ابوبکر اعتراف دارد. وی تنها دلیل بر امامت ابوبکر را اجماع و اتفاق نظر امت می داند.

۲ - همچنین وی در جای دیگری از شرح المواقف چنین می نویسد:

فصل دوم درباره شروط امامت است.

عموم علمای ما بر این باورند که کسی اهلیت و استحقاق امامت را دارد که در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا بتواند امور دین را برپا دارد و قادر باشد که اقامه حجت نموده و شبهات وارده بر عقاید دینی را حل کند... همچنین بایستی شجاع باشد تا قدرت بر دفاع و حمایت از حوزه دین و حفظ حریم اسلام را با ثبات قدم در نبردها داشته باشد...

همچنین امام باید عادل باشد تا بر کسی ستم روا ندارد، چرا که گاهی فاسق، اموال مردم را برای اهداف شخصی به کار می گیرد و حقوق دیگران را تباه می سازد و نیز امام باید عاقل باشد تا صلاحیت تصرف در امور شرعی و کشورداری را داشته باشد و نیز امام باید بالغ باشد که عقل بچگی راه به جایی نبرد... .

این صفات هشتگانه یا پنجگانه، شروط معتبر امامت هستند که از طریق اجماع و اتفاق نظر علما به اثبات رسیده است (۲).

آن سان که روشن است وی در این سخن نیز تصریح کرده است که شرط امامت علم و عدالت است و... البته این شروط با اتفاق نظر علما به اثبات رسیده است... هر چند بهتر است که شرط شجاعت در امام و «با ثبات قدم در نبردها بودن» را از شرایط امامت - که شریف جرجانی بدان اشاره نموده است - به فراموشی بسپاریم و حال و روز ابوبکر در جنگ احد (۳)، خیبر (۴) و... را یادآور نشویم (!) (۵).

(۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۴.

(۲) شرح المواقف: ۸ / ۳۴۹ - ۳۵۰.

(۳) برای آگاهی از ماجرای ابوبکر در این جنگ می توانید روایت ابو داوود طیالسی، ابن سعد، طبرانی، ابن حبان، دارقطنی، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و دیگران را در کنز العمال: ۱۰ / ۴۲۴ حدیث ۳۰۰۲۵ ببینید.

(۴) برای آگاهی از ماجرای ابوبکر در جنگ خیبر به روایت احمد، ابن ابی شیبه، بزار، طبری، حاکم، بیهقی، ضیاء مقدسی، هیشمی و دیگران در کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۱ حدیث های ۳۰۱۱۷ - ۳۰۱۳۵ مراجعه کنید که روایات متعددی نقل کرده است.

(۵) شایان یادآوری است که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل تسنن که محل تأمل و دقت نظر می باشند، علامت (!) را نهاده ایم.

بخش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله

بخشش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله

آن چه به روشنی از روایات برمی آید این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را در حالی به فاطمه علیها السلام بخشیده که ملک شخصی خودش بوده است زیرا فدک زمینی نبوده که با تازاندن اسب و شتر و با جنگ و نبرد به دست آمده باشد. در این جا دو ادعا وجود دارد:

ادعای نخست

هر چیزی که این گونه به دست آمده باشد، ملک شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود.

و این یک حکم اسلامی است که همه علما و دانشمندان بیان کرده اند که اینک برای اثبات این مطلب به خلاصه ای از کلام قُرطبی در کتاب تفسیرش الجامع لأحكام القرآن بسنده می کنیم. در سوره حشر آمده است:

(وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱).

و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا

فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست.

قُرْطُبِي در تفسیر این آیه می گوید:

خدای تعالی می فرماید: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ) یعنی: آن چه را خداوند از اموال بنی نضیر به رسولش برگرداند (فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ) یعنی: و شما چهارپا بر آن نرانید.

واژه «ایجاف» مترادف «ایضاع» به معنای شتاب نمودن در حرکت و سواری با چهارپایان است، و مراد از چهارپا، شتر است. می فرماید: شما برای به دست آوردن آن، هیچ سختی و زحمتی را تحمل نکرده اید، و به خاطر آن با جنگ و مشقت مواجه نشده اید مگر پیامبر صلی الله علیه و آله که بر شتری - بعضی گفته اند: بر الاغی پوشیده از لیف خرما - سوار شده و آن جا را بدون درگیری فتح کرده، آنان را پراکنده نموده و اموالشان را گرفته است.

از این رو مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که آن اموال را بین آنان تقسیم کنند، اما این آیه نازل شد که: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ...) .

به این ترتیب خداوند متعال اموال بنی نضیر را ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله برشمرد و آن ها را در اختیار آن که خواسته بود قرار داد و پس از این اختصاص، پیامبر صلی الله علیه و آله آن اموال را میان مهاجران تقسیم نمود.

در صحیح مسلم از عمر این گونه نقل شده است:

اموال بنی نضیر از جمله اموالی بود که خداوند به پیامبرش برگرداند و از آن هایی بود که مسلمانان بر آن اسب و شتر نرانده بودند و به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داشت.

این روایت بیان می دارد که آن اموال به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق داشته و اصحاب نصیبی از آن نداشته اند (۲).

نکته مهم در این جا این است که آیه مبارکه ادعای نخست ما را که همان کبرای قضیه است تأیید می کند، اگر چه بین مفسران این سخن به میان آمده که آیا اموال بنی نضیر این گونه بوده است یا نه؟

در سخن فخر رازی در تفسیر این آیه همین مسئله آمده، آن جا که ردّ این مطلب را از مفسران نقل کرده و فقط فدک را مصداق آیه مبارکه قرار داده است. در این صورت ادعای دوم به اثبات می رسد. ادعای دوم

اکنون برای اثبات ادعای دوم متن عبارت فخر رازی را نقل می نمایم روی می نویسد:

در تفسیر آیه مورد بحث این پرسش مطرح است که: اموال بنی نضیر بعد از جنگ و نبرد به دست آمده است، زیرا آنان مدّتی را در محاصره به سر برده و جنگیده اند و کشته داده اند آن گاه بر ترک سرزمین خود مصالحه کرده اند. از این رو لازم است که آن اموال غنیمت به شمار آید نه جزء اموال فیء.

در پاسخ به این پرسش مفسران دو وجه را بیان نموده اند:

۱- این آیه درباره آبادی های بنی نضیر نازل نشده است، چرا که به وسیله مسلمانان بر آن ها اسب و شتر تازانده شد و آنان مدّتی را در محاصره رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان بودند، لذا شاید این آیه درباره فدک نازل شده است، زیرا ساکنان فدک سرزمین خود را ترک نمودند و آبادی ها و دیگر اموال آن ها بدون جنگ و نبرد در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت... (۳).

کوتاه سخن آن که هر آن چه بدون نبرد و ستیز و به صورت مصالحه در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته، ملک شخصی ایشان بوده و فدک نیز از این قبیل است، همچنان که رازی به نقل از مفسران بدان تصریح کرده است.

البته به این مطلب در سخنان بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن از جمله حدیث نگاران و مغازی نویسانی مانند زهری و ابن اسحاق - چنان که از جوهری نقل شده است - (۴) و مورخان و جغرافی نویسان مانند یاقوت حموی تصریح شده است.

یاقوت حموی درباره فدک چنین می نویسد:

در منطقه حجاز روستایی است که از آن جا تا مدینه دو یا سه روز راه است. خداوند این روستا را در سال هفتم بدون نبرد و به صورت فیء در اختیار پیامبرش قرار داد. این ماجرا هنگامی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به خیبر رفته و قلعه های آن را فتح نمود. فقط سه قلعه باقی ماند تا آن که حضرتش با محاصره کار را بر آنان سخت کرد.

آنان پیکی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادند و درخواست نمودند که پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را به حال خودشان واگذارد تا سرزمین خود را ترک کنند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با آنان چنین رفتار کرد.

این خبر به اهالی فدک رسید، آنان نیز پیکی به جانب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرستادند و درخواست کردند که با پذیرفتن نصف محصولات و اموالشان با آنان مصالحه کند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این مصالحه را پذیرفت. از این رو بر آن جا هیچ اسب و شتری تازانده نشد و فدک به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلق گرفت.

در آن جا چشمه ای جوشان و درختان نخل بسیاری است. این همان جا است که فاطمه رضی الله عنها در مورد آن به ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به او بخشیده است. ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: بر این مطلب شاهد می خواهم.

البته این ماجرا خود قصه جداگانه ای دارد، تا آن که پس از ابوبکر عمر بن خطاب حکومت را به دست گرفت و سرزمین هایی فتح شد و مسلمانان گشایشی یافتند و توانگر شدند، و عمر به اجتهاد خود تصمیم گرفت که آن را به ورثه رسول خدا صلی الله علیه وآله باز گرداند. ولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عباس بن عبدالمطلب بر سر آن اختلاف پیدا کردند.

علی می گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله آن را در زمان حیاتش برای فاطمه علیها السلام قرار داده است، اما عباس این سخن را نمی پذیرفت و می گفت: این ملک رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و من وارث او هستم.

آنان اختلاف خود را نزد عمر بردند و او از حکم و داوری بین آن دو خودداری کرد و گفت: شما دو نفر خودتان شأن و موقعیت خود را بهتر می دانید. من این مسئله را به خود شما واگذار می کنم.

سرانجام هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت نامه ای به فرماندار خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند... (۵).

همچنین در مرصده الاطلاع آمده است:

فدک روستایی است در حجاز که از آن جا تا مدینه دو یا سه روز راه است و خداوند آن را بدون نبرد به پیامبرش واگذار نموده است و در آن چشمه ای جوشان و... است (۶).

آری، همان گونه که ملاحظه نمودید در سخن یاقوت حموی در مورد فدک آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «پیامبر در زمان حیاتش فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده است».

همچنین از عباس نیز نقل کرده که آن جا ملک رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و من وارث او هستم.

این دو مطلب به حدیثی که مسلم در صحیح آورده اشاره دارد که در ادامه آن را نقل خواهیم کرد.

واضح است که نقل کننده قصد داشته است که به سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس استدلال کند که فدک ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است، زیرا در غیر این صورت عباس نمی توانسته مدعی شود که از باب ارث بردن مستحق آن است.

به این ترتیب، از آن چه بیان داشتیم روشن شد که به دلالت کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله، فدک ملک شخصی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است و امیر مؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام از آن رو آن را مطالبه کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله «در زمان حیاتش آن را برای فاطمه علیها السلام قرار داده بود» و بدین گونه جای هیچ شک و تردیدی در این

موضوع نمی ماند، نه در کبرای قضیه و نه در صغرای آن.

افزون بر این در روایات آمده است:

بخشش فدک از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت صدیقه کبری علیها السلام به فرمان خدای متعال بوده است... .

شهرستانی در کتاب ملل و نحل به این مطلب اشاره نموده است آن جا که می نویسد:

اختلاف ششم درباره فدک و ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه و آله و ادعای ارث بردن فاطمه علیها السلام و تملیک شدن آن در ادعای دیگر اوست (۷).

بنا بر این حضرت زهرا علیها السلام مدعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است. این مطلب در منابع دیگر نیز مانند تفسیر رازی، الصواعق المحرقة، الرياض النضرة، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى و... آمده است.

البته ادعای آن بانوی گرامی با دلایلی که حتی از طریق اهل تسنن نیز می توان بر آن ارائه کرد به یقین صحیح است. زیرا هنگامی که از سوی خدای متعال این آیه شریفه نازل شد که:

(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۸).

حق ذوی القربی را پرداز.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا نمود... .

این موضوع را پیشوایان و حافظان نامدار حدیث اهل تسنن روایت نموده اند که از جمله آنان می توان افرادی را نام برد:

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۱)

ابویعلی موصلی (متوفای ۳۰۷)

ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷)

ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)

ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)

ابن نجار بغدادی (متوفای ۶۴۳)

نورالدین هیشمی (متوفای ۸۰۷)

شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)

علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) و جمعی دیگر (۹).

بنا بر آن چه بیان شد، تا این جا سه موضوع ثابت شد:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است.

۲- این بخشش به فرمان خدای متعال بوده است.

۳- ابوبکر فدک را به زور و اکراه از فاطمه علیها السلام گرفته است.

آری، از این روست که افرادی مانند نویسندگان کتاب الصواعق المحرقة این ماجرا را قطعی دانسته و نوشته است:

إنَّ أبا بکر انتزع من فاطمة فدکاً.

به راستی ابوبکر فدک را به زور از فاطمه علیها السلام گرفت (۱۰).

همچنین تفتازانی هنگامی که موضوع بازگرداندن فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام توسط عمر بن عبدالعزیز نقل می کند -

که در ادامه روایتش را نقل خواهیم کرد - می نویسد:

ثم رَدَّها عمر بن عبدالعزیز اُتیام خلافته إلی ما کانت علیه.

آن گاه عمر بن عبدالعزیز در روزگار حکومتش فدک را به آنان که تعلق داشت باز گرداند (۱۱).

تا این جا روشن شد که:

حضرت زهرا علیها السلام مالک و صاحب ید بر فدک بوده و در این موضوع هیچ معترضی نداشته است، بلکه تنها ابوبکر شاکی این ماجرا بوده و او نیز این ملک شخصی را از دست مالک آن به ستم ستانده، و باید بر این کردار خود دلیل اقامه کند.

(۱) سوره حشر: آیه ۶.

(۲) تفسیر قُرْطُبی، الجامع لأحكام القرآن: ۹، الجزء ۱۸، ص ۹ - ۱۰.

(۳) التفسیر الکبیر: ۱۵ / ۲۸۴.

(۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

(۵) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۱ شماره ۹۰۵۳.

(۶) مراصد الاطلاع علی الأمکنه والبقاع: ۳ / ۱۰۲۰.

(۷) الملل والنحل: ۱ / ۱۳.

(۸) سوره اسراء: آیه ۲۶.

(۹) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳، مجمع الزوائد: ۷ / ۴۹، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۸۸، کنز العمال: ۳ / ۷۶۷.

(۱۰) الصواعق المحرقة: ۳۱.

(۱۱) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۹.

مطالبه فدک و ارائه دلیل

مطالبه فدک و ارائه دلیل

نویسنده نامه در فرازی دیگر می نویسد:

ما به جهتی دیگر نمی توانیم این مطلب را از او (یعنی حضرت زهرا علیها السلام) بپذیریم، و آن جهت لزوم عدالت بین فرزندان است.

در پاسخ به این بخش از نامه کافی است بگوییم که این سخن اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله است در آن چه فرموده و انجام داده چرا که روایات و اخبار بسیاری دلالت دارند بر این که آن حضرت صلی الله علیه و آله این کار را به پیروی از کلام خدای متعال که می فرماید: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱) انجام داده است، چنان که دانستید.

افزون بر این، باید گفت که این سخن، مشکل تصرف فدک توسط ابوبکر را حل نمی کند، زیرا به هر حال تصرف در ملک غیر است و همین موضوع بحث کنونی ماست: یعنی مطالبه فدک و ارائه دلیل.

هنگامی که فدک به وسیله ابوبکر تصرف شد، حضرت زهرا علیها السلام بر این رفتار اعتراض کرد و ملک خویش را طلب نمود. ابوبکر در پاسخ، از ایشان شاهد و دلیل خواست تا ثابت شود که فدک ملک شخصی و عطای پدر بزرگوار ایشان است (!!).

بدیهی است که در احکام اسلام - در فقه تمام فرق و مذاهب آن - بیان شده است که از کسی که ملکی در اختیار اوست دلیل و شاهد طلب نمی شود، بلکه ارائه دلیل بر آن کسی لازم است که خلاف آن ملکیت را ادعا می کند.

این موضوع چنان روشن است که حتی کسانی که اندکی از تعالیم شریعت اسلام را آموخته اند نیز آن را می دانند. از این رو اگر

ابوبکر این حکم را می دانسته و خلاف آن عمل کرده است «ظالم» و اگر نمی دانسته «جاهل» است... .
 البته پیش از این بیان شد که به اتفاق همه دانشمندان کسی که ظالم و یا جاهل باشد هرگز شایستگی امامت را ندارد. پس با کمال بی طرفی ملاحظه می کنید که چگونه مسئله فدک به امامت مسلمین ارتباط دارد!
 با این حال، آن بانو به عنوان شاهد امیر مؤمنان علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و أمّ ایمن را نزد ابوبکر آورد تا آنان گواهی دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به آن گرامی بخشیده است... .
 البته این قضیه در روایت ابو سعید خدری و ابن عباس - چنان که در مصادر عامه آمده - نیز نقل شده است (۲).
 آری فقط اینان بودند که به چشم خود دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیده است، زیرا آن حضرت این بخشش را در منزل آن بانو و در حضور این گرامیان انجام داده بود، نه در مسجد و در میان مردم. (۱)
 سوره اسراء: آیه ۲۶.
 (۲) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳ و ۲۷۴.

جایگاه شاهدان مسئله فدک

جایگاه شاهدان مسئله فدک
 همگامی و همراهی علی علیه السلام با حق
 از جمله احادیث قطعی که درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده این حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:
 علی مع الحق والحق مع علی... .
 علی با حق است و حق با علی است.
 این حدیث از روایات قطعی است که بیش از بیست تن از صحابه آن را روایت کرده اند، از جمله:
 امیر مؤمنان علی علیه السلام، ابوبکر، ابوذر، عمار، عبدالله بن عباس، ابو سعید خدری، سلمان، ابو ایوب انصاری، جابر بن عبدالله، سعد بن ابی وقاص، عایشه، أمّ سلمه و... .
 این حدیث را بیش از یکصد نفر از حافظان، عالمان و محدثان اهل تسنن آورده اند که برخی از نامداران و موثقین آن ها در نظر اهل تسنن عبارتند از:
 ۱ - ترمذی با سند خود از امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه نقل می کند که علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی فرمود:
 رحم الله علیاً، اللهم أدر الحق معه حیث دار.
 رحمت خداوند بر علی باد، خداوندا! حق را بر گرد علی قرار ده هر جا که هست (۱).
 ۲ - حاکم نیشابوری این حدیث را با سند خود روایت نموده است. وی پس از نقل آن می گوید:
 این حدیث با شرط مسلم صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند (۲).
 همچنین با سند خود نقل می کند که عمره دختر عبدالرحمان می گوید:

هنگامی که علی علیه السلام قصد عزیمت به بصره را داشت به منزل أمّ سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا با او وداع کند. أمّ سلمه به او گفت: در سایه حفظ و حمایت خداوند به سفر برو. سوگند به خدا! که یقیناً تو بر حق هستی و حق با توست و اگر [فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود] دوست نمی دارم فرمان خدا و رسولش را سرپیچی کنم - زیرا که رسول خدا صلی

اللّٰه عليه وآله ما را امر فرموده در خانه هایمان بمانیم - به طور حتم همراه تو می آمدم، اما به خدا سوگند! کسی را که برتر و عزیزتر از جان من است، پسر عمر را همراه تو خواهم فرستاد.

حاکم پس از نقل این حدیث - که سومین حدیث در این مورد است - می نویسد:

همه این احادیث با شرط مسلم و بخاری صحیح هستند، گرچه هیچ یک این احادیث را نقل نکرده اند (۳).
البته ذهبی نیز در این مورد با حاکم هم نظر است.

۳- ابویعلی این حدیث را از ابوسعید خدری این گونه نقل کرده است:

همراه عدّه ای از مهاجران و انصار در خانه رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله و در نزد ایشان بودیم که فرمود:
ألا أخبرکم بخیارکم؟

آیا به شما خبر بدهم که بهترین شما چه کسانی هستید؟
پاسخ دادند: آری.

فرمود:

الموفون، المطیبون، إنّ اللّٰه یحبّ الحفیّ التقیّ.

وفا کنندگان به عهد و پاکیزگان. همانا خداوند تقوا پیشه گانِ نکته سنج را دوست می دارد.

ابو سعید می گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا عبور کرد و پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله فرمود:
الحق مع ذا، الحق مع ذا.

حق با این شخص است، حق با این شخص است (۴).

۴- بزّار نیز این حدیث را نقل کرده است. وی می گوید که سعد بن ابی وقاص در ضمن صحبت با معاویه به وی گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله شنیدم که می فرمود:

علی مع الحق.

علی با حق است.

یا حضرتش فرمود:

الحق مع علی حیث کان.

حق با علی است هر گونه که باشد.

معاویه پرسید: چه کسی این سخن را از پیامبر شنیده است؟

سعد پاسخ داد: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله این سخن را در خانه امّ سلّمه فرموده است.

پس معاویه شخصی را نزد امّ سلّمه فرستاد و این موضوع را از وی پرسید.

او در پاسخ گفته بود: آری، این سخن را پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله در خانه من فرمود... (۵).

۵- طبرانی نیز نقل کرده که امّ سلّمه همواره می گفت:

علی بر حق است، هر که از او پیروی کرد از حق پیروی کرده و هر که او را رها نموده حق را ترک کرده است، این پیمانی است که پیش از این گرفته شده است (۶).

۶- خطیب بغدادی نیز با سند خود این حدیث را این گونه نقل کرده است: ابو ثابت مولا ابی ذر می گوید:

روزی به نزد امّ سلّمه رفتم و او را دیدم که علی علیه السلام را یاد می کند و می گرید و می گوید: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله شنیدم که می فرمود:

علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض یوم القیامه.

علی با حق است و حق با علی است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که روز رستاخیز کنار حوض بر من وارد شوند (۷).

۷- ابن عساکر نیز با سند خویش مانند همین ماجرا را از ابو ثابت نقل کرده است (۸).

۸- زمخشری نیز همین حدیث را همراه با عبارات مهمی افزون بر نقل خطیب بغدادی روایت نموده است. وی چنین می نگارد:

ابو ثابت از اُمّ سلّمه اجازه ورود خواست. اُمّ سلّمه اجازه داد و گفت: خوش آمدی ابو ثابت!

سپس ادامه می دهد: ای ابو ثابت! هنگامی که دل ها به سوی خواستگاه های خود رو کرد دل تو به کدام سو متمایل شد؟

ابو ثابت پاسخ داد: در پی علی بود.

اُمّ سلّمه گفت: توفیق یافته ای. سوگند به آن که جانم در دست قدرت اوست! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می

فرمود:

علی مع الحق والقرآن، والحق والقرآن مع علی، ولن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.

علی با حق و با قرآن است، و حق و قرآن با علی هستند و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند (۹).

با توجه به حدیث اخیر می توان گفت که این دو حدیث یکی است:

«علی مع الحق والحق مع علی».

و «علی مع القرآن والقرآن مع علی».

همچنین می توان گفت که هر یک از این دو حدیث عبارت دیگری از آن یکی است. البته حدیث دوم را بسیاری از پیشوایان اهل

تسنّن نقل نموده اند که از جمله ایشان حاکم نیشابوری و ذهبی هستند که هر دو آن را صحیح دانسته اند (۱۰). (۱) صحیح ترمذی:

۵ / ۵۹۲ حدیث ۳۷۱۴.

(۲) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴ و ۱۳۵ حدیث ۴۶۲۹.

(۳) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹ حدیث ۴۶۱۱.

(۴) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۴.

(۵) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵.

(۶) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴ بخش «الحق مع علی علیه السلام».

(۷) تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۰ شماره ۷۶۴۳.

(۸) تاریخ دمشق: ۴۲ / ۴۴۹.

(۹) ربیع الابرار: ۱ / ۸۲۸ و ۸۲۹.

(۱۰) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴ ح ۴۶۲۸.

حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت

حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت

درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین بس که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة.

حسن و حسین دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت هستند (۱).

(۱) سنن ترمذی: ۵ / ۶۱۴ حدیث ۳۷۶۸، الخصائص، نسایی: ۹۹ حدیث ۱۲۴، مسند احمد: ۳ / ۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۸۲ حدیث

های ۴۷۷۸، ۴۷۷۹ و ۴۷۸۰، المعجم الکبیر طبرانی: ۳ / ۳۵ حدیث ۲۶۰۵، المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۷۳ حدیث ۳۶۸، مسند ابو یعلی: ۲ / ۳۵۹ حدیث ۱۱۶۹، المصنّف: ۷ / ۵۱۲ حدیث ۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴ حدیث ۱۱۸، حلیة الاولیاء: ۴ / ۱۳۹ حدیث ۲۰۶، الاحسان: ۹ / ۵۵ حدیث ۱۱۸، مشکل الآثار طحاوی: ۲ / ۲۶۹ حدیث ۲۱۰۳، شرح السنه بغوی: ۸ / ۱۰۴ حدیث ۳۹۳۵ و....

أمّ ایمن از بهشتیان است

أمّ ایمن از بهشتیان است

در مورد أمّ ایمن همین نکته کافی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بهشتی بودن او را گواهی داده است، چنان که ابن سعد با اسناد خود از سفیان بن عقبه این گونه نقل می کند:

أمّ ایمن نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله خوش رفتار و مهربان بود و به کارهای ایشان رسیدگی می کرد. روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرمود:

من سرّه أن یتزوّج امرأة من أهل الجنّة فلیتزوّج أمّ ایمن.

هر که خوش داد که زنی از بهشتیان را به همسری برگزیند با أمّ ایمن ازدواج کند.

پس زید بن حارثه با او ازدواج کرد و او اسامه را به دنیا آورد(۱).

این روایت را ابن حجر نیز به هنگام معرفی أمّ ایمن، از همین راوی نقل کرده است(۲).

البته باید تمام این ها را به فراموشی بسپاریم... چنان که نویسنده نامه خواسته است....

گفتنی است که تعداد زیادی از نامداران اهل سنت، به هنگام مطالبه حضرت زهرا علیها السلام سپس شهادت دادن امام علیه السلام و دیگران، حضور أمّ ایمن را نزد ابوبکر گزارش کرده اند، از جمله: فخر رازی(۳)، ابن حجر مکی(۴)، حلبی شافعی(۵)، یاقوت حموی(۶)، سمهودی مدنی(۷)، قاضی ایجی و جرجانی(۸) و برخی دیگر. آنان به اتفاق گفته اند: ابوبکر گواهی و شهادت اهل بیت و أمّ ایمن را نپذیرفت و آن را رد کرد.

(۱) الطبقات الکبری: ۱۰ / ۲۱۳ حدیث ۱۱۸۹۹.

(۲) الإصابه: ۸ / ۱۷۲ شماره ۱۱۸۹۹.

(۳) التفسیر الکبیر: ۲۹ / ۲۸۴ - ۲۸۶.

(۴) الصواعق المحرقة: ۲۵.

(۵) السیره الحلبیه: ۳ / ۴۸۶ - ۴۸۹.

(۶) معجم البلدان ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۳ شماره ۹۰۵۳.

(۷) وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی: ۳ / ۹۹۵ شماره ۱۰۰۱.

(۸) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟

چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟

اکنون بار دیگر ماجرا را با دقت مورد توجه قرار می دهیم. البتّه «باید بی طرف باشیم». می پرسیم: چرا ابوبکر شهادت آن ها را رد کرد؟ پاسخ این پرسش را در سخنان علما جست و جو می نمایم.

سعدالدین تفتازانی به هنگام بیان ایرادهای وارده بر امامت ابوبکر می گوید:

یکی دیگر از ایرادهای وارده این است که ابوبکر مانع تصرف فاطمه علیها السلام در فدک شد. فدک روستایی در نزدیک خیبر بود که علی رغم این که فاطمه علیها السلام ادعا می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او بخشیده و واگذار نموده است علی علیه السلام و امّ ایمن نیز بر این موضوع گواهی دادند. ابوبکر سخن آنان را نپذیرفت، اما ادعای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مالکیت خانه را بدون شاهد قبول کرد.

بدیهی است که این گونه ستم و روی گردانی از حق، شایسته امام و رهبر نیست. از همین رو عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافتش فدک را از مروانیان ستانده و به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند. آن گاه تفتازانی این اشکال را چنین پاسخ می دهد:

پاسخ این است که بر فرض که صحت و درستی ماجرا را بپذیریم، باز هم بر حاکم لازم نیست که شهادت یک مرد و یک زن را بپذیرد، گرچه فرض کنیم که ادعاکننده و شاهد، عصمت داشته باشند (۱). شریف جرجانی نیز در این مورد می گوید:

شاید ابوبکر معتقد بود که برای حکم در این موضوع، شاهد و سوگند لازم نیست (۲).

ما در پاسخ این دو نفر و کسانی که این گونه می اندیشند می گوئیم:

ما از عصمت ثابت شده و یقینی امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز صرف نظر می کنیم، زیرا برخی از کسانی که به امامت ابوبکر معتقدند، در این موضوع تردید دارند، با این حال می گوئیم:

ابوبکر می توانست تنها با شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این قضیه حکم کند، همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط با گواهی خزیمه بن ثابت حکم فرمود و او به «ذو الشهادتین» ملقب شد (۳).

در مورد دیگر آن گرامی فقط با گواهی عبدالله بن عمر قضاوت نمود (۴).

آیا مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام از خزیمه و عبدالله بن عمر هم کمتر بود؟!

اگر ابوبکر در این مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کرد چه زیان می دید؟

دیگر این که بر طبق احکام قضاوت، ابوبکر می توانست علاوه بر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام نیز سوگند بخواهد، همچنان که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای که فقط یک شاهد داشت، جبرئیل به نزد آن گرامی فرود آمد (۵) و حکم آورد که به همان یک شاهد و با سوگند دادن مدعی قضاوت نماید و ایشان نیز همان گونه حکم کرد (۶). پس چرا ابوبکر این گونه عمل نکرد؟ (۱) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸ و ۲۷۹.

(۲) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

(۳) سنن ابی داوود: ۳ / ۳۰۶ حدیث ۳۶۰۷.

(۴) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۷ حدیث ۷۶۸۶. در این منبع آمده است: بخاری روایت می کند که مروان بن حکم همان فردی است که در داوری فقط شهادت عبدالله بن عمر را پذیرفت، نه پیامبر صلی الله علیه و آله.

(۵) کنز العمال: ۵ / ۵۸۵ حدیث ۱۴۰۴۰.

(۶) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۴ و ۱۸۵ حدیث های ۷۶۸۱ - ۷۶۸۵. این حدیث را مالک، مسلم، ابو داوود و ترمذی نقل کرده اند.

قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید

قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید

آری، آنان شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام را نپذیرفتند، در حالی که خداوند سبحان شهادت و گواهی آن حضرت

را به تنهایی پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر آیه شریفه ای که خدا می فرماید:
(أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) (۱).

آیا کسی که بینه ای از پروردگارش دارد و شاهدهی در پی دارد.
این گونه نقل می کند:

ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابو نعیم نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب علیهما السلام فرمود:
ما من رجل من قریش إلا نزل فيه طائفة من القرآن.

هیچ مردی از قریش نیست مگر آن که چیزی از قرآن درباره اش نازل شده است.
شخصی پرسید: درباره خودت چه نازل شده است؟ فرمود:

أما تقرأ سورة هود؟

آیا سوره هود را نخوانده ای [که می فرماید]:

(أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ).

آیا کسی که بینه ای از پروردگارش دارد و شاهدهی در پی دارد؟

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بینه پروردگارش بود و من شاهد او هستم.

ابن مردویه این روایت را به صورت دیگری نیز نقل کرده است:

علی علیه السلام فرمود:

رسول الله صلی الله علیه و آله (علی بینه من ربی) وأنا (شاهد منی).

رسول خدا صلی الله علیه و آله (بینه ای از پروردگارش دارد) و من (شاهد آن هستم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ) من هستم و (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) علی است (۲).

آری، ابوبکر این گونه فاطمه زهرا و امیر مؤمنان علی علیهما السلام و دیگر شاهدان را تکذیب نمود... (۱) سوره هود: آیه ۱۷.

(۲) الدر المنثور: ۴ / ۴۰۹ - ۴۱۲.

چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جاب

چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جابر؟

به نگارنده نامه می گوئیم که اکنون پرسش دیگری مطرح می شود:

چگونه ابوبکر، علی و زهرا علیهما السلام را تکذیب می کند اما جابر بن عبدالله انصاری را تصدیق می نماید؟!؟

بخاری در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری این گونه آورده است:

إنّ النبی صلی الله علیه و آله قال:

إذا أتى مال البحرين حثوت لك ثم حثوت لك - ثلاثاً - .

ماجرا از این قرار است که به هنگام رسیدن اموال بحرین نزد ابوبکر، جابر نیز حضور داشت. جابر رو به ابوبکر کرد و گفت که

پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: هنگامی که اموال بحرین را آوردند، سه مشت از آن مال توست.

ابوبکر به او گفت: جلو بیا و هر مقدار به تو وعده داده اند بردار.

جابر بدون شاهد و فقط با ادّعا از بیت المال مسلمانان برداشت کرد(۱).

پس چگونه است که ادّعی جابر بن عبداللّه به تنهایی پذیرفته می شود، امّا ادّعی فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که به گواهی آیه تطهیر و دیگر شواهد کتاب و سنّت، معصوم است و فدک نیز در دست اوست و شاهدانی مانند امیر مؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام نیز دارد، پذیرفته نمی شود؟!

اگر از تمام این موارد نیز صرف نظر کنیم این اشکال مطرح خواهد شد که جابر یک نفر از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده و فاطمه علیها السلام نیز فرد دیگری از صحابه بوده است. در این صورت آیا برای برخورد دو گانه ابوبکر، پاسخی عاقلانه و قابل قبول در پیشگاه خدا و رسولش یافت می شود؟ (۱) صحیح بخاری: ۳ / ۵۷ و ۵۸ کتاب الاجاره باب من تکفّل عن میّت دیناً....

بزرگان حدیث به یاری ابوبکر برمی خیزند

بزرگان حدیث به یاری ابوبکر برمی خیزند

حال، ببینیم که بزرگان محققین اهل حدیث در دفاع از ابوبکر چه گفته اند:

کرمانی از طحاوی این گونه نقل کرده است:

امّا این که ابوبکر ادّعی جابر را تصدیق نمود از آن جهت بوده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرموده بود:

من کذب علیّ متعمداً فلیتّبوا مقعده من النار.

هر کس به عمد سخن دروغی به من نسبت دهد، جایگاهش آتش خواهد بود.

روشن است که این وعده عذابی است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود(۱).

ابن حجر عسقلانی نیز در این مورد می نویسد:

وجه این مسئله، در جواز پذیرش خبر واحد از یک صحابی عادل است، گرچه این خبر به نفع او بوده باشد، زیرا ابوبکر از جابر

شاهدی بر ادّعایش نخواست(۲).

عینی نیز پس از نقل سخن ابن حجر می نویسد:

ابوبکر از جابر شاهد نخواست، زیرا که او بر طبق کتاب و سنّت عادل است. خدا در قرآن فرموده است:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)(۳).

شما بهترین اُمتی بودید که به نفع انسان ها آفریده شده اید.

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)(۴).

و همین گونه شما را اُمت میانه ای قرار دادیم.

پس اگر شخصی مانند جابر از بهترین اُمت نباشد. پس چه کسی هست؟

در سنّت، به سبب کلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله که فرموده:

هر که از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه او در آتش است.

و چنین کاری از یک مسلمان عادی نیز گمان نمی رود تا چه رسد به یک صحابی. امّا اگر امروزه چنین مسئله ای پیش آید جز با

دلیل و شاهد پذیرفتنی نیست(۵).

پس «بی طرف و منصف باشیم» و بگوییم: اگر این دو آیه نشانگر عدالت جابر باشد، به این دلیل که او از صحابه است، پس به یقین

نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام نیز چنین خواهد بود.

و هر گاه این سخن صحیح باشد که «اگر شخصیتی همانند جابر از بهترین اُمت نباشد پس چه کسی هست؟» به یقین این سخن در حق فاطمه زهرا علیها السلام نیز صحیح خواهد بود.

و هر گاه که در آن حدیث «وعده عذابی است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود» به یقین از شخصیتی مانند فاطمه زهرا علیها السلام نیز گمان نمی رود که سوی آن گام نهد.

و هر گاه که «چنین کاری حتی از یک مسلمان عادی نیز احتمال نمی رود تا چه رسد به یک صحابی» پس فاطمه زهرا علیها السلام و جابر هر دو از آن منزّه و دور هستند.

سرانجام، چگونه است که نسبت دادن سخنی دروغ به پیامبر از جابر - بلکه از یک مسلمان عادی نیز - گمان نمی رود، اما درباره فاطمه زهرا علیها السلام چنین نیست؟

پس «باید بی طرف باشیم» و اقرار کنیم که حق با آن بانوی مطهر علیها السلام بوده و بی گمان بر او ستم شده است. از این رو بایسته است که بدانیم در ورای ماجرای فدک، مسائل دیگری مطرح بوده که از خود فدک و قضایای آن با اهمیت تر و بزرگ تر بوده است!!! (۱). شرح کرمانی بر صحیح بخاری: ۱۰ / ۱۲۵.

(۲) فتح الباری: ۴ / ۵۵۹ حدیث ۲۲۹۶.

(۳) سوره آل عمران: آیه ۱۱۰.

(۴) سوره بقره: آیه ۱۴۳.

(۵) عمده القاری: ۶ / ۱۲۰ حدیث ۵.

مطالبه فدک به عنوان ارث

مطالبه فدک به عنوان ارث

آری، سخن صدّیقه طاهره علیها السلام پذیرفته نمی شود و شاهدان او نیز رد می شوند... و این برخورد بدان معناست که فدک از جمله آن چیزهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جا گذاشته است.

پس اگر آن دلایل پذیرفته نشد، اکنون این حق فاطمه علیها السلام است که آن را به عنوان ارث پدری مطالبه کند، زیرا با نپذیرفتن سخن گذشته آن بانو آن سرزمین تا پایان عمر در تملک پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از فوت جزء ماترک ایشان بوده است، و بی تردید آن چه از شخص فوت شده بر جا می ماند - از مملوکات و حقوق - از آن وارث او خواهد بود، و زهرا علیها السلام یگانه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. پس چرا باید از ارث پدرش محروم گردد؟

ابوبکر که بر ممانعت از این کار پافشاری داشت، برایش ممکن نبود که هیچ یک از این امور را انکار کند:

- نه می توانست بگوید که فدک از آن آبادی هایی نیست که بدون نبرد ملک پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

- نه می توانست منکر شود که زهرا علیها السلام تنها فرزند پیامبر است.

- و نه می توانست حق ارث آن بانو را از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار کند... .

با این حال، بر منع فدک از آن بانو مصمم بود. پس برای این کار چه باید می کرد؟

حضرت زهرا علیها السلام به نزد ابوبکر آمد، در حالی که زبان حالش چنین بود:

تو اقرار داری که فدک ملک پدرم بوده؟ اقرار داری که من تنها وارث او هستم؟ پس چرا بر آن دست گذاشتی با آن که می دانی

آن جا اکنون به عنوان ارث، ملک من است؟

حضرت زهرا علیها السلام رو به ابوبکر کرد و فرمود:

یابن اُبی قحافه! اُترث اُباک ولا اُرت اُبی؟

ای پسر ابو قحافه! آیا تو از پدر خویش ارث می بری، اما من از پدر خود ارث نمی برم؟

این سخن در روایات شیعه و اهل تسنن در ضمن فرمایشات طولانی حضرت زهرا علیها السلام خطاب به انصار و گفت و گو با ابوبکر آمده است. استواری متن، این سخن را از پی گیری سند بی نیاز می کند؛ ولیکن طبیعی است که پیروان ابوبکر امثال این روایات را نقل نکنند؛ در عین حال ما آن را نزد عدّه ای از دانشمندان یافته ایم.

آن خطبه را احمد بن ابی طاهر بغدادی مشهور به ابن طیفور (متوفای ۲۸۰ هـ) (۱) در کتاب بلاغات النساء آورده است (۲).

همچنین ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای ۳۲۳ هـ) در کتاب السقیفه و فدک آن را نقل کرده، آن گونه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و درباره وی گفته است:

ابوبکر جوهری دانشمند و محدّثی ادیب، موثق و پارسا است که محدّثین او را ستوده و آثارش را روایت کرده اند (۳).

ابو عبیدالله محمّد بن عمران مرزبانی (متوفای ۳۸۴ هـ) نیز آن خطبه را با اسناد خویش از عروه و او از عایشه نقل کرده است، چنان که در الشافی فی الامامه و شرح نهج البلاغه آمده است (۴).

احمد بن حنبل نیز حدیث یاد شده را با این عبارت نقل نموده است:

آن بانو خطاب به ابوبکر گفت:

أنت ورثت رسول الله صلی الله علیه وآله أم أهله!؟

تو از رسول خدا صلی الله علیه وآله ارث می بری یا اهل او؟!

او پاسخ داد: البتّه اهلش (۵).

حلبی نیز با این عبارت حدیث را نقل کرده است: در نقلی آمده است: فاطمه رضی الله تعالی عنها به ابوبکر گفت: من یرثک؟

چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه علیها السلام گفت:

فمالی لا اُرت اُبی؟

پس چرا من از پدرم ارث نمی برم؟

حلبی می نویسد: ابوبکر نامه فدک را برایش نوشت، در این هنگام عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟

ابوبکر پاسخ داد: نامه ای برای فاطمه درباره ارث پدرش نوشته ام؟

عمر گفت: برای مسلمانان چه خواهی داد؟ مگر نمی دانی که عرب علیه تو قیام کرده است؟ (۶)

آن گاه عمر نامه را گرفت و آن را پاره کرد!!

این قضیه را بخاری و مسلم نیز از عایشه نقل کرده اند. عبارت بخاری چنین است: عایشه گوید:

إنّ فاطمة علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه وآله أرسلت إلی اُبی بکر تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه وآله، ممّا أفاء الله علیه بالمدينة وفدک وما بقی عن خمس خیر، فقال أبو بکر: إنّ رسول الله قال: «لا نورث ما ترکناه صدقة»، إنّما یأکل آل محمّد فی هذا المال، وإنّی والله لا أُغیر شیئاً من صدقة رسول الله عن حالها الّتی کان علیها فی عهد رسول الله، ولأعلمنّ فیها بما عمل به رسول الله.

فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمة منها شیئاً، فوجدت فاطمة علی اُبی بکر فهجرتّه، فلم تکلمه حتّی توفیت، وعاشت بعد النبی سنّة

أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها على ليلاً ولم يؤذن بها أبابكر وصلى عليها... (۷).

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله برای ابوبکر پیغام فرستاد و ارث خود را از رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن چیزهایی که خداوند در مدینه به ایشان بخشیده بود و نیز باقی مانده خمس خیر، مطالبه نمود.

ابوبکر به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته است: «ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه از ما می ماند صدقه است». آل محمد فقط می توانند از آن مال استفاده کنند. به خدا سوگند! من صدقه رسول خدا صلی الله علیه وآله را از همان حال که در زمان حیاتش بوده هیچ تغییر نخواهم داد و درباره آن همان کاری را خواهم کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می داد. بدین وسیله ابوبکر از دادن حتی بخشی از آن ها به فاطمه علیها السلام خودداری کرد، و فاطمه علیها السلام نیز بر ابوبکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

فاطمه علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت نمود، همسرش علی علیه السلام او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند، و تا وقتی فاطمه علیها السلام در قید حیات بود علی علیه السلام در بین مردم وجهه ای داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او روی برگرداندند.

(۱) شرح حال او را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۴ / ۲۱۱ و ۲۱۲ شماره ۱۹۰۰ آورده و از او تمجید کرده است، شرح حال نویسان دیگر نیز از ابن طیفور تمجید نموده اند.

(۲) ر.ک بلاغات النساء: ۵۸.

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

(۴) الشافی: ۴ / ۶۹ و ۷۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۴۹.

(۵) مسند احمد: ۱ / ۴.

(۶) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

(۷) صحیح بخاری: ۵ / ۸۲، کتاب المغازی، باب غزوه خیر، صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳، کتاب الجهاد والسیر.

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری

اقرار به منحصر بودن این سخن از ابوبکر

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری

اقرار به منحصر بودن این سخن از ابوبکر

در این بخش نظر نویسندگان را به این نکته معطوف می داریم که حدیث «لا نورث» تنها از سوی ابوبکر نقل شده است و نه هیچ صحابی دیگر:

فقط ابوبکر گفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

إنا معاشر الأنبياء لا نورث وما تركناه صدقة.

ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما می ماند صدقه است.

و تنها بودن ابوبکر را در نسبت دادن این کلام به رسول الله صلی الله علیه وآله حافظان و محدثان بزرگ اهل سنت تصریح نموده اند، کسانی مانند:

ابو القاسم بغوی (متوفای ۳۱۷)، ابوبکر شافعی (متوفای ۳۵۴)، ابن عساکر (متوفای ۵۷۱)، جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)، ابن

حجر مکی (متوفای ۹۷۳) و متقی هندی (متوفای ۶۷۵).

دیدگاه حدیث شناسان

دیدگاه حدیث شناسان

حافظ جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) چنین می گوید:

ابو القاسم بغوی و ابوبکر شافعی در کتاب فوائد خود و همچنین ابن عساکر این گونه نقل کرده اند: عایشه می گوید: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مسلمانان درباره میراث پیامبر صلی الله علیه و آله به اختلاف افتادند و هیچ کدام سخنی در این باره نمی دانستند.

ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:
إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ.

ما گروه پیامبران ارثی به جا نمی گذاریم آن چه از ما باقی می ماند، صدقه به شمار می آید(۱).
ابن حجر مکی نیز در الصواعق می نویسد:

مسلمانان درباره میراث پیامبر صلی الله علیه و آله به اختلاف افتادند و نزد هیچ کدام سخنی در این باره یافت نشد.
ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ(۲).

متقی هندی نیز پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را احمد، مسلم، ابی داوود، ابن جریر و بیهقی نقل کرده اند(۳).
(۱) تاریخ الخلفاء: ۸۶ و ر.ک تاریخ دمشق: ۳۰ / ۳۱۱، در این منبع آمده است: «ما ترکنا».

(۲) الصواعق المحرقة: ۱۹.

(۳) ر.ک کنز العمال: ۵ / ۶۰۴ حدیث ۱۴۰۹ به نقل از ابن سعد، احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ابی داوود، ابن الجارود، ابوعوانه، ابن حبان و بیهقی و ۱۱ / ۲۰ حدیث ۳۰۴۵۸ به نقل از احمد بن حنبل و بیهقی.

دیدگاه اصولیون

دیدگاه اصولیون

از طرفی دانشمندان بزرگ اصولی اهل تسنن نیز در مبحث خبر واحد، بر انفراد ابوبکر در نقل این سخن تصریح کرده اند و آن را از مهم ترین و مشهورترین روایاتی شمرده اند که صحابه به طور انفراد نقل کرده اند. اکنون متن عبارت برخی از آن ها را ملاحظه نمایید.

قاضی عضد الدین ایجی در شرح عبارت ابن حاجب که گفته است: عمل به خبر واحد عادل واجب است بر خلاف گفته کاشانی و... می گوید:

از نظر ما بسیاری از صحابه و تابعین بارها به چنین خبری عمل کرده اند و این کار مشهور و آشکار بوده و مخالفی نداشته است. وی می افزاید: جواز پذیرفتن و معتقد شدن به خبر واحد، ثابت و واقع شده است....

از جمله این موارد می توان موارد ذیل را برشمرد:

- ۱- عمل کردن ابوبکر به خبری که مغیره درباره میراث جدّه (مادربزرگ) نقل کرد که عمر نیز بدان عمل کرد و... .
- ۲- عمل کردن صحابه به روایاتی که ابوبکر نقل کرد و گفت:
- الأئمة من قریش.

- الأنبياء يدفنون حيث يموتون.

- نحن معاشر الأنبياء لا نورث.

و روایات و موارد دیگری که نقل آن‌ها موجب طولانی شدن کلام خواهد گردید (۱).

فخر رازی نیز در بحث حجیت خبر واحد به اجماع صحابه استدلال نموده، و پس از کلامی طولانی گفته است:

صحابه به روایتی که ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که «الأنبياء يدفنون حيث يموتون» و به روایت «الأئمة من قريش»

و به روایت «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» عمل کرده اند... (۲).

غزالی نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

ادعای کسی که منکر خبر واحد است و آن را حجیت نمی داند در نهایت سستی است. به همین جهت ارث بردن فاطمه به دلیل نقل

ابوبکر حدیث «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» رد شد (۳).

آمدی نیز در این مورد سخنی دارد، وی در بحث حجیت خبر واحد می نویسد:

دلیل این مطلب، خبرهایی است که در وقایع مختلف بی شماری از صحابه نقل شده، که همگی به اتفاق به خبر واحد عمل می

کردند و وجوب را در آن لازم می دانستند، از جمله این موارد همان است که از ابوبکر نقل شده که وی به حدیثی که مغیره نقل

نمود، عمل کرد؛ همچنین همه صحابه به روایت ابوبکر که: «الأئمة من قريش» و «الأنبياء يدفنون حيث يموتون» و «نحن معاشر

الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة» عمل کرده اند (۴).

علاء الدین بخاری در این باره می گوید:

اصحاب پیامبر به خبرهای واحد عمل می کردند و در موارد بی شماری به آن‌ها احتجاج می کرده اند و هیچ کس منکر این عمل

نمی شده... از جمله این موارد عمل صحابه به آن حدیثی است که ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرد که حضرتش فرمود:

«نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة» (۵).

عبدالعلی انصاری نیز در این زمینه سخن گفته است. وی می گوید:

دلیل دوم بر نظر ما این است که صحابه بر وجوب عمل به خبر عدل اتفاق نظر داشته اند. از جمله موارد آن، عمل کردن صحابه به

حدیثی است که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر نقل کرد که «الأئمة من قريش» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» (۶).

نظام الدین انصاری در بحث وجوب پذیرش خبر واحد در شرح المنار فی علم الاصول می نویسد:

دلیل دیگر قائلین به حجیت خبر واحد اجماع و اتفاق نظر علما است. تفصیل این موضوع - آن سان که در کتاب تحریر آمده است -

بدین قرار است: به طور متواتر از صحابه نقل شده که آن‌ها در موارد بی شماری به خبر واحد عمل می کرده اند که مجموع این

موارد، اجماع و اتفاق نظر آنان را بر وجوب پذیرش خبر واحد می رساند... و از جمله این موارد می توان بر شمرد که امیرالمؤمنین

ابوبکر به حدیث مغیره و... عمل کرد.

همچنین اتفاق نظر بر پذیرش حدیث ابوبکر که گفت: «الأئمة من قريش» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» ثابت شده است.

ولی لازمه پذیرش چنین خبر واحدی (حدیث «لا نورث») آن است که احکام قرآن با خبر واحد نسخ شود، زیرا حدیث ابوبکر -

پیش از آن که اجماع بر آن حاصل شود - صرفاً یک خبر واحد بوده و حال آن که حکم ارث بردن دختر در قرآن، اطلاق دارد.

آری! وقتی ابوبکر این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده هیچ تردیدی برای او نمانده، به طوری که حجیت آن از

تواتر تمام تر بوده پس این حدیث را مخصّص یا ناسخ قرآن قرار داد... .

(۱) شرح المختصر: ۲ / ۵۸ و ۵۹.

(۲) المحصول فی علم الاصول: ۲ / ۱۸۰ و ۱۸۱.

(۳) المستصفی فی علم الاصول: ۲ / ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۴) الاحکام فی اصول الاحکام: ۲ / ۲۹۷ و ۲۹۸.

(۵) کشف الاسرار فی شرح اصول البزدوی: ۲ / ۶۸۸.

(۶) فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت - هامش المستصفی: ۲ / ۱۳۲.

دیدگاه متکلمان

دیدگاه متکلمان

دانشمندان کلام نیز در کتاب های کلامی خود - مثل علمای فقه و حدیث - اقرار نموده اند که نقل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منحصر به ابوبکر بوده است. اینک به نقل عبارت برخی از آن ها اکتفا می کنیم. قاضی ایجی و شارح کتابش، شریف جرجانی این گونه می نویسند:

شرایط امامت همان است که گفتیم و ابوبکر واجد تمام آن ها بوده است و کتاب های تاریخ و سیره گواه این مطلب است. ما نمی پذیریم که ابوبکر ظالم و ستمگر بوده است... که با حکم قرآن در مورد ارث مخالفت کرده است. البته ما پیش تر توضیح دادیم و گفتیم که ظالم کسی است که معصیتی را مرتکب شود که عدالت از او ساقط گردد و توبه نکند و خود را اصلاح ننماید، ولی کسی که پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و خود را اصلاح نموده، ظالم نیست. او ادامه می دهد و می گوید: ایراد دیگری که درباره ابوبکر گفته اند این است که او با ممانعت از ارث، با آیه قرآن مخالفت نموده است.

در پاسخ می گوئیم: این عمل وی به سبب معارض شدن کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله با آیه بوده است؛ چرا که آن حضرت فرموده بود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما ترکناه صدقه».

اگر گفته شود: شما بایستی وجه حجیت این حدیث را بیان کنید، زیرا این حدیث از جمله احادیث آحاد است، و همچنین باید وجه ترجیح آن بر آیه قرآن روشن شود.

در پاسخ می گوئیم: ما در این مورد به حجیت خبر واحد و وجه ترجیح آن نیاز نداریم، زیرا ابوبکر به مقتضای آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود عمل کرد و هیچ شبهه ای در آن چه شنیده بود، نداشت (۱). سعدالدین تفتازانی نیز در این مورد اظهار نظر کرده و می نویسد:

از جمله ایرادهایی که بر امامت ابوبکر گرفته شده این است که او با کتاب خدا در جریان ممانعت از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است. اینان می گویند که او به سبب حدیث «نحن معاشر الأنبياء» که تنها خودش نقل کرده است به این کار دست یازیده است، در حالی که تخصیص کتاب فقط با خبر متواتر جایز است، نه با خبرهای آحاد.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: خبر واحد - گرچه متنش ظنی است - ولی گاهی دلالت آن قطعی است. در این صورت عموم کتاب خدا به آن خبر تخصیص می خورد، زیرا که دلالت عموم کتاب ظنی است، گرچه صدور متن آن قطعی باشد. این عمل به هنگام جمع بین دو دلیل صورت می پذیرد.

بدیهی است که تحقیق این موضوع در اصول فقه آمده است بر این اساس که خبری که از دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده شود (!!) اگر آن را فوق متواتر ندانیم به منزله متواتر خواهد بود. بنا بر این برای شنونده ای که مجتهد است جایز خواهد بود که عموم کتاب را به وسیله آن خبر تخصیص زند (۲).

آری - چنان که نوشته اید - «باید آزاداندیش باشیم» و در این سخنان بیندیشیم تا گوشه ای از واقعیت برایمان آشکار گردد. (۱)

شرح المواقف: ۸ / ۳۵۵.

(۲) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸.

موضوعات محوری حدیث «لا نورث»

موضوعات محوری حدیث «لا نورث»

با توجه به آن چه درباره حدیث مذکور بیان شد و رفتاری که طبق این حدیث از ابوبکر سر زد این موضوع در چند محور قابل بررسی است:

محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟

محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟

محدثان، متکلمان و اصولیان همگی اتفاق نظر دارند که این حدیث را فقط ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، و هیچ فرد دیگری آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده است. نه دامادش امیر مؤمنان علی علیه السلام، نه عمویش عباس، نه دخترش فاطمه زهرا علیها السلام، و نه همسرانش و نه حتی عایشه دختر ابوبکر، بلکه تا آن لحظه هیچ فردی حتی عایشه نیز چنین حدیثی را از ابوبکر نشنیده بود... با آن که آنان به این موضوع و این حدیث بیشتر از هر کسی نیاز داشتند، و ابوبکر هیچ احتیاجی به دانستن آن حکم نداشت.

فخر رازی در این مورد می گوید:

به راستی کسانی که به دانستن این حکم نیاز داشتند تنها علی، فاطمه علیهما السلام و عباس بودند. اینان از زاهدان، عالمان و دینداران بزرگ بودند. ولی به طور حتم ابوبکر هیچ نیازی به شناخت این حکم نداشت زیرا ابوبکر در زمره کسانی نبوده است که حتی احتمال ارث بردن وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد، و این مطلب هرگز بر دل او خطور نمی کرد. پس چگونه می توان شایسته دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حکم را به کسی که هیچ نیازی به آن نداشته است رسانده، و به کسانی که کاملاً به آن نیاز داشته اند رسانده باشد (۱).

به این ترتیب، هنگامی که در اصل صدور این خبر شک و تردید وجود دارد، چگونه می توان به آن چه در قرن های بعدی نقل شده و تلاش هایی که برای متواتر جلوه دادن این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته اطمینان کرد...؟! (۱) التفسیر الکبیر: ۵ / ۲۱۸.

سه حدیث انحصاری

سه حدیث انحصاری

در کتاب های اصولی سه حدیث نقل شده است که تنها ابوبکر آن ها را روایت نموده است:

- حدیث یکم، حدیث ارث است که موضوع نوشتار ماست.

- حدیث دوم، حدیث «الأنبیاء من قریش» است، که به نظر می رسد این همان حدیثی است که ابوبکر در ماجرای سقیفه گفت و انصار را بدان مجاب نمود.

- حدیث سوم، حدیث «الأنبیاء یدفنون حیث یموتون» است.

حدیث اول موضوع اصلی بحث است و آن را تکمیل خواهیم کرد، امّا این جا به اختصار در مورد دو حدیث دیگر نیز مطالبی را

مطرح می‌نماییم.

درباره حدیث دوم جای بحث مهمی وجود دارد، زیرا ظاهر کلمات اهل تسنن نشان می‌دهد که این حدیث را فقط ابوبکر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده، و هیچ فرد دیگری نشنیده است، و این موضوعی شگفت است، زیرا چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها ابوبکر را از این مطلب - که به سرنوشت اسلام و مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد - آگاه کرده باشد و به دیگر مسلمانان خبر نداده باشد؟ از طرفی، چگونه ممکن است این مطلب را هیچ کس تا آن زمان و تا تشکیل سقیفه از ابوبکر نشنیده باشد؟

مگر گفته شود: دانشمندانی که این حدیث را جزء احادیث آحاد شمرده اند به خطا رفته اند، چرا که این حدیث همان حدیثی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

الائمة من بعدی اثنا عشر کلهم من قریش.

پیشوایان پس از من دوازده نفرند که همگی از قریش هستند.

و همین حدیث منظور ابوبکر بوده است. اما در این صورت پرسش دیگری مطرح خواهد شد، که اگر انصار این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند، چگونه در سقیفه جمع شدند تا برای آن حضرت جانشین تعیین کنند، آن گونه که نقل شده است.

از طرفی، اگر چنین حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند و مخالفت کرده اند پس فاسق و غیر عادل خواهند بود، و اگر تا آن زمان نشنیده بودند همان سؤال نخست باقی است، زیرا فرض بر این است که چنین حدیثی دست کم در میان عده ای از اصحابی که در مدینه بودند از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده باشد. مگر آن که در توجیه آن بگوییم: بخشی از حدیث - که عبارت «کلهم من قریش» است - قطعی نیست، زیرا راوی به سبب هیاهوی حاضران، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بوده، بلکه دیگران به او رسانده اند. چنان که در کتاب های صحاح اهل سنت و منابع دیگر آمده است، و نقل این حدیث بدون آن عبارت در دیگر کتاب ها گواه این مطلب است.

و یا آن که بگوییم: گرد هم آمدن انصار در سقیفه برای تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است، و البته تحقیق این موضوع مهم و خطیر فرصتی دیگر می‌طلبد.

گفتیم که سومین حدیث انحصاری ابوبکر این روایت است:

الأنبياء يدفنون حيث يموتون.

پیامبران هر جا از دنیا روند همان جا دفن می‌شوند.

به نظر می‌رسد که ابوبکر این روایت را به مناسبت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و به منظور تعیین محل دفن آن حضرت گفته است. البته ما این حدیث را نیز به چند دلیل نمی‌توانیم بپذیریم:

- نخست آن که ابوبکر بیش از علی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام به این مطلب نیاز نداشته است.

- دوم آن که ابوبکر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر زمین رها کرد و به سقیفه رفت تا بر سر ریاست نزاع کند، و از این ماجرا بیرون نیامد مگر بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله. در این صورت چه کسی از او درباره محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده؟ و کجا چنین پرسشی از او شده تا او چنین پاسخی گفته باشد؟

- سوم آن که کسی که کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، او نیز غسل و کفن و دفن آن گرامی را انجام داد و محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که بر سر آن اختلاف افتاده بود، تعیین کرد. چنان که در روایتی این گونه آمده است:

«برخی از آنان گفتند: در بقیع دفن شود.

بعضی دیگر گفتند: در صحن مسجد دفن گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ إِلَّا فِي أَطْهَرِ الْبِقَاعِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَدْفَنَ فِي الْبِقْعَةِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا.

خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نمی کند مگر در پاکیزه ترین بقعه ها. پس شایسته است در همان بقعه ای که قبض روح گردیده دفن شود.

از این رو همه آن گروه بر سخن آن حضرت هم نظر شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه خودش دفن گردید» (۱). (۱) تهذیب الاحکام: ۶ / ۲ و ۳.

محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند

محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند

دومین محور قابل بررسی در مورد حدیث ابوبکر این است که قرآن کریم آن حدیث را تکذیب می کند. ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوْرَثُ».

در حالی که قرآن مجید می فرماید:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ) (۱).

و سلیمان وارث داوود شد.

همچنین قرآن از زبان زکریا علیه السلام این گونه نقل می نماید:

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِيئُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا) (۲).

و من پس از خود از بستگانم بیمناکم و در حالی که زرم نازا و عقیم است. پس تو از جانب خود ولی و جانشینی به من ببخش، که از من ارث برد و از خاندان یعقوب نیز ارث برده و او را ای پروردگار من مورد پسند و رضایت خود گردان.

بدیهی است که هر چه بر خلاف کتاب خدا باشد به طور حتم و ضرورت مردود است، زیرا حقیقت معنای میراث در لغت و در شرع عبارت است از انتقال آن چه که از ارث گذارنده بر جای مانده است به وارثان او بعد از فوتش - چه ملک باشد چه حق - آن هم مطابق با حکم الهی که در فقه بیان شده است.

روشن است که حمل کردن این موضوع بر نبوت و علم خلاف ظاهر است. چرا که نبوت از اموری نیست که بتوان آن را از خداوند طلب کرد، زیرا نبوت به انتخاب و گزینش الهی است و هیچ فردی در آن نقشی ندارد و درخواست و طلب هیچ فردی نیز در آن اثری نخواهد گذاشت.

فرا تر این که در آیات قرآن قرینه های متعددی وجود دارد که تأکید می کند که مقصود از میراث، مال و دارایی است، نه نبوت و علم.

در آیه ای از قرآن درباره داوود و سلیمان علیهما السلام آمده است:

(وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا) (۳).

و به هر یک از آنان داوری و دانش فراوان دادیم.

قرآن کریم درباره یحیی علیه السلام می فرماید:

(وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (۴).

و ما در کودکی حکم (پیامبری) به او دادیم.

در آیه دیگر زکریا علیه السلام در دعای خود از خداوند فرزندی خواست تا ولی او باشد و موالی او را از میراث وی محروم نماید و این جز در مال و دارایی محقق نمی‌گردد، همچنین زکریا از خداوند فرزندی خواست که مورد رضایت باشد، در حالی که هیچ پیامبری نیست مگر آن که مورد رضایت است (۵).

این جا نظر نگارنده نامه را به این نکته جلب می‌نمایم که از چیزهایی که سخن ما را تأکید می‌کند بیان صریح عدّه ای از مفسران بزرگ اهل تسنن است. آن‌ها می‌گویند: مقصود در این آیات، ارث مال و دارایی است، نه علم و نبوت. این نکته برای پژوهشگری که در ذیل این آیات به تفسیر طبری، رازی و دیگر تفاسیر نامدار مراجعه کند هویداست. از این رو، تلاش برخی از افراد برای منصرف کردن آیات از ظواهرشان در راه دفاع از ابوبکر ساقط شده و بی‌ثمر می‌گردد. (۱) سوره نمل: آیه ۱۶.

(۲) سوره مریم: آیات ۴ و ۵.

(۳) سوره انبیاء: آیه ۷۹.

(۴) سوره مریم: آیه ۱۲.

(۵) اشاره به سوره مریم: آیات ۴ و ۵.

محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس

محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس

سومین محور بررسی این روایت این است که به طور مسلم امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس آن را نپذیرفته و تکذیبش کرده‌اند، چنان که در حدیثی که مسلم نقل کرده، آمده است:

عن مالک بن أوس قال: قال عمر لهما: فلما توفى رسول الله صلى الله عليه وآله، قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله، فجتئنا تطلب ميراثك من ابن أخيك، ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها.

فقال أبو بكر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا نورث ما تركناه صدقة، فرأيتما كاذباً آثماً غادراً خائناً، والله يعلم أنه لصادق بارئ راشد تابع للحق. ثم توفى أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله وولي أبي بكر، فرأيتما كاذباً آثماً غادراً خائناً.

مالک بن اوس می‌گوید: عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت ابوبکر گفت که من ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم. شما دو نفر آمدید، تو ارث پسر برادرت را می‌خواستی و او ارث همسرش از پدرش را، ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: «لا نورث وما تركناه صدقة».

پس او را دروغگو، خطاکار، پیمان شکن و خائن دانستید، اما به خدا سوگند که او صادق، درستکار و در راه راست و پیرو حق بود...!!» (۱).

همچنین در روایت دیگری - که احمد و بزار نقل کرده‌اند و بزار آن را حسن الاسناد (۲) دانسته - این گونه آمده است:

عن ابن عباس، قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله واستخلف أبو بكر، خاصم العباس علياً في أشياء تركها رسول الله صلى الله عليه وآله.

فقال أبو بكر: شيء تركه رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يحزّكه فلا أحزّكه، فلما استخلف عمر رضي الله عنه اختصما إليه، فقال: شيء لم يحزّكه فلا أحزّكه، فلما استخلف عثمان اختصما إليه، فأسكت عثمان ونكس رأسه.

قال ابن عباس: فخشيت أن يأخذ، فضربت يدي بين كتفي العباس، فقلت: يا أبت أقسمت عليك إلا سلمته لعلّي.

ابن عباس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت و ابوبکر در جای او قرار گرفت، عباس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله از خود به جا گذاشته بود اختلاف کردند. ابوبکر گفت: چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله به جا گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده، من نیز هیچ اقدامی نسبت به آن نمی‌کنم.

هنگامی که عمر جانشین او شد، آن‌ها اختلاف خود را نزد عمر بردند. او گفت: چیزی را که ابوبکر تغییر نداده، من هم تغییر نمی‌دهم.

و آن گاه که عثمان جانشین او شد آن‌ها اختلاف خود را نزد عثمان بردند، اما عثمان سکوت کرد و سرش را پایین انداخت. ابن عباس می‌گوید: من ترسیدم که پدرم مال را بردارد، پس با دست به پشت عباس زدم و گفتم: ای پدر! تو را سوگند می‌دهم که مال را به علی علیه السلام واگذاری (۳). (۱) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲، کتاب جهاد باب حکم فیء. (۲) حسن الاسناد در اصطلاح اهل تسنن روایتی است که سند آن حسن باشد، ولی متن حدیث به واسطه شدوذ یا علت، حسن نباشد.

(۳) کنز العمال: ۵ / ۵۸۶، حدیث ۱۴۰۴۴.

توجه به تحریف بخاری

توجه به تحریف بخاری

بخاری حدیث سابق را چند مرتبه نقل کرده، ولی عبارت: «پس شما او را دروغگو، خطاکار و خائن دانستید» را حذف نموده و یا به شکل‌های مختلف در آن تصرّف کرده است. وی در باب وجوب خمس آن را چنین روایت می‌کند: قال عمر: ثم توفى الله نبيه صلى الله عليه وآله، فقال أبو بكر: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله فقبضها أبو بكر فعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وآله، والله يعلم أنه فيها لصادق بارّ راشد تابع للحق، ثم توفى الله أبا بكر، فكنت أنا ولي أبي بكر، فقبضتها سنتين من إمارتي، أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وما عمل فيها أبو بكر، والله يعلم أنني فيها لصادق بارّ راشد تابع للحق.

عمر بن خطاب گفت: آن گاه که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود. ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم؛ پس اموال را در اختیار گرفتم و همان گونه رفتار کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آنان عمل می‌کرد و خدا می‌داند که او در ادعایش صادق و درستکار و در راه راست و پیرو حق بود (!!!)... (۱).

وی در این جا آن عبارت را اصلاً نیاورده، اما در کتاب مغازی، باب حدیث بنی نضیر و در کتاب نفقات و در کتاب الفرائض و در کتاب الاعتصام به طور گوناگون تحریف کرده است (۲). (۱) صحیح بخاری: ۴ / ۱۰۸.

(۲) صحیح بخاری: ۵ / ۲۰۷، ۷ / ۱۱۴، ۸ / ۲۶۷ و ۹ / ۱۸۷.

محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسط عمر بن خطاب

محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسط عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با باز گرداندن فدک به علی علیه السلام و عباس، در عمل این حدیث را تکذیب نموده است. در صحیح بخاری و مسلم، در ذیل حدیثی که ما با عنوان «تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عباس» بیان کردیم، این گونه آمده است:

عمر در زمان حکومت خود فدک را به علی علیه السلام و عباس باز گرداند.

در آن روایت آمده است:

عمر علی علیه السلام و عباس را مخاطب قرار داد و گفت: سپس تو و این همراهت با هم، نزد من آمدید در حالی که کار شما یکی بود و گفتید: فدک را به ما بده و من گفتم: اگر بخواهید به شما می‌دهم، اما با این شرط که با خدا عهد کنید که درباره فدک همان کاری را انجام دهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌داد و شما نیز آن را به این شرط گرفتید آیا چنین نیست؟ گفتند: آری (۱). (۱) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲ و ۱۵۳، کتاب الجهاد والسير، باب حکم فیء.

اندیشه ای در روایت

اندیشه ای در روایت

حال که این روایت را به گونه های متفاوت از بخاری و مسلم نقل کردیم و از چگونگی تصرّفات و تحریفات بخاری آگاه شدیم، جا دارد که ما و نگارنده نامه در این نقل ها بیندیشیم و به نکات آن توجه نماییم. نکات جالبی در آن ها دیده می شود:

۱- ظاهر روایت چنین است که علی علیه السلام و عباس فدک را مطالبه کرده بودند، بنا بر این، مرجع ضمیر «ها» فدک است.

۲- پر واضح است که مطالبه امیر مؤمنان علی علیه السلام به عنوان نیابت از طرف حضرت زهرا علیها السلام، و مطالبه عباس از باب ارث خودش بوده است.

این موضوع آشکارا در سخن یاقوت حموی در معجم البلدان - آن سان که نقل کردیم - دیده می شود و نمی توان گفت: شاید آنان اموال دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از فدک را خواسته بودند.

۳- عمر فدک را به آنان باز گرداند و گفت: «با این شرط که با خدا عهد کنید که...».

این رفتار وی دروغ شمردن عملی حدیث «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ...» است.

همچنین این نکته را به ذهن می آورد که چرا خود ابوبکر با گرفتن تعهد فدک را به زهرا علیها السلام باز نگرداند؟

۴- در این حدیث از اختلاف میان علی علیه السلام و عباس درباره فدک، رفتن آن ها به نزد ابوبکر و عمر برای داوری و توهین عباس به علی علیه السلام سخن به میان آمده است. این موضوعی است که هرگز نمی توان آن را تصدیق کرد و پذیرفت.

۵- عمر بن خطاب در جریان گرفتن فدک و باز نگرداندن آن به حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام شخصاً همکار اصلی ابوبکر بود، با این حال چگونه ممکن است در زمان حکومتش آن را باز گردانده باشد؟

البته باید گفت: این مطلب از جمله قراین و شواهدی است که نشان می دهد که مقصود آنان از گرفتن فدک در آن زمان، خود فدک نبوده، بلکه غرض دیگری در میان بوده است، چنان که مطالبه آن از جانب حضرت علی علیه السلام و سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام نیز هدف دیگری داشته است.

روایات نقل شده و اضطراب علما

روایات نقل شده و اضطراب علما

با توجه به نکات مطرح شده، دانشمندان اهل تسنن در مقابل این حدیث به اضطراب افتاده اند، زیرا این روایت نقض ماجرا را، هم توسط عمر و هم توسط علی علیه السلام و عباس در خود دارد، چرا که هم اقرار و پذیرش روایت «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ...» را توسط آن دو، و هم مطالبه فدک را در همان زمان (!!) در بر دارد. علاوه بر این ها ناسزاگویی عباس به علی علیه السلام (!!) را نیز در بر دارد.

نووی می نویسد که قاضی عیاض از مازری این گونه نقل می کند:

ظاهر این ماجرا شایسته عباس نیست، و هیئات که حتی برخی از این اوصاف در علی علیه السلام باشد.

وی می افزاید: اگر راهی برای تأویل آن نیابیم ناگزیریم که راویان آن را دروغگو بدانیم.

در ادامه می گوید: و این باعث شده که برخی از محدثین آن الفاظ حدیث را از نسخه خود حذف کرده است (۱).

و ابن ابی الحدید در این مورد می نویسد:

این حدیث آشکارا نشان می دهد که علی علیه السلام و عباس آمده اند تا ارثشان را طلب کنند، نه ولایت و حکومت را، و این موضوع از مشکلات است. چرا که ابوبکر در همان ابتدای کار موضوع را از ریشه برید و نزد عباس و علی علیه السلام و دیگران تأکید کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ ارثی نگذاشته، و عمر نیز او را در این ماجرا کمک کرد. پس چگونه ممکن است عباس و علی علیه السلام بعد از وفات ابوبکر بازگشته باشند و برای موضوعی که تمام شده و امیدی به دست یابی آن نیست، تلاش کنند؟!

مگر آن که بگوییم: علی علیه السلام و عباس گمان کرده اند که شاید عمر حکم ابوبکر را در این ماجرا نقض کند که این نیز بعید است، زیرا علی علیه السلام و عباس در ماجرای گرفتن فدک، عمر را به همدستی با ابوبکر متهم می کردند.

مگر نمی بینید که عمر می گوید: «من و ابوبکر را به ظلم و خیانت متهم کردید»، بنا بر این چطور ممکن است که آن دو گمان کرده باشند که شاید عمر حکم ابوبکر را نقض کند و ارث آن دو را بدهد؟! (۲). (۱) شرح صحیح مسلم: ۱۲ / ۵۹ حدیث ۱۷۵۷، باب حکم فیء از کتاب الجهاد والسير.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۲۹ و ۲۳۰.

محور پنجم: مطالبه میراث توسط همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

محور پنجم: مطالبه میراث توسط همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

طبق نقل هایی، ثابت شده است که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و ارث خودشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطالبه کردند. این ماجرا را عدّه ای از بزرگان با سندهایشان نقل کرده اند:

عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل می کند که عروه و عمره می گویند: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را نزد ابوبکر فرستاده و ارثشان را درخواست کردند.

عایشه کسی را نزد آنان فرستاد و گفت: چرا تقوای خدا پیشه نمی کنید؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفت که ما ارث نمی گذاریم و آن چه بر جای می گذاریم صدقه است؟!

راوی می گوید: همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این سخن عایشه راضی شده و درخواست خود را رها کردند (۱).

ابن راهویه نیز این گونه نقل می کند: عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل می نماید که عروه و عمره می گویند: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را نزد ابوبکر فرستاده و ارث خود را طلب نمودند... (۲).

این روایت را رافعی نیز آورده است. وی می گوید که از عبدالرزاق از معمر از زُهری نقل شده که عروه و عمره گفته اند... (۳).

البته در این روایات نامی از شخص فرستاده شده نیامده است، ولی ابن شهبه با سند خود از زُهری از عروه از عایشه نقل می کند که همسران پیامبر عثمان را فرستادند... (۴).

بلاذری (۵)، یاقوت حموی (۶) و برخی دیگر نیز این چنین نقل کرده اند، پس پنهان نگه داشتن نام «عثمان» نکته ای ناپنهان دارد!

نکته دیگر این که در تمام این روایات واژه «فرستادند» آمده است. ولی بخاری، مسلم، احمد، نسایی و عدّه ای دیگر با همین سند چنین نقل کرده اند: «آن ها قصد داشتند که عثمان را بفرستند» (۷) و البته راز تغییر عبارت واضح و آشکار است.

نکته دیگر این که در تمام این روایات کسی که مانع شده و آن‌ها را از این مطالبه منصرف کرده «عایشه» است، بلکه در عبارت طبرانی آمده است که عایشه گفت: و من بودم که آن‌ها را از این درخواست منصرف کردم (۸).
 و در روایت ابن شهبه آمده است که عایشه گفت: تصمیم همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر گفته من پایان یافت (۹).
 و در روایت رافعی آمده است: پس آنان به سخن او رضایت داده و تصمیم خود را رها کردند (۱۰).
 این در حالی است که ما پیش تر مطلبی را از عایشه نقل کردیم که نشان می داد عایشه نیز مانند سایر همسران پیامبر از آن چه پدرش ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده بود، بی خبر بود و این موضوع جای تأمل دارد. (۱) المصنّف: ۵ / ۴۷۱ حدیث ۹۷۷۳.

(۲) مسند ابن راهویه: ۲ / ۳۶۲.

(۳) التدوین فی أخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

(۴) تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۲۰۷.

(۵) فتوح البلدان: ۱ / ۴۳.

(۶) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۲.

(۷) صحیح بخاری: ۸ / ۲۶۸ حدیث ۷، صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳، مسند احمد: ۶ / ۲۶۲، سنن نسایی: ۴ / ۶۶ حدیث ۶۳۱۱.

(۸) المعجم الاوسط: ۴ / ۲۷۰ و ۲۷۱.

(۹) تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۲۰۵.

(۱۰) التدوین فی اخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابوبکر

محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابوبکر

ما به نگارنده نامه قول داده ایم که «بی طرف باشیم» و از خودمان چیزی نگوییم، اما ابوبکر خودش با گفتار و کردارش این حدیث را تکذیب نمود.

تکذیب رفتاری: تکذیب عملی او آن گونه بود که هنگامی که صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از ابوبکر پرسید:
 أفی کتاب الله أن ترثک ابتکک ولا أرث أبی؟! (۱)

آیا در کتاب خدا آمده است که دخترت از تو ارث می برد و من از پدرم ارث نمی برم؟

آن سان که پیش از این در روایت نورالدین حلبی نویسنده کتاب سیره نقل کردیم ابوبکر در پاسخ، نامه فدک را برای آن بانو نوشت. در همان زمان عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟ پاسخ داد: نوشته ای است برای فاطمه درباره ارث پدرش.

عمر گفت: به مسلمانان چه خواهی داد در حالی که می دانی عرب به ستیز با تو برخوانند خواست؟

آن گاه عمر نوشته را گرفت و پاره کرد (۱).

همچنین ابوبکر خود با احکامی که درباره اشیای بر جای مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر کرده، حدیث خود را تکذیب نموده است از جمله آن‌ها عبارت است از: حکم ابوبکر - و همچنین عمر - در مورد مرکب، شمشیر و عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

احمد بن حنبل روایتی نقل کرده که با صراحت بیان می دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته بود.

احمد می گوید: یحیی بن حماد برای من نقل کرد که ابو عوانه از اعمش از اسماعیل بن رجاء از عمیر مولی عباس نقل کرد که ابن عباس می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله قبض روح شد و ابوبکر جانشین وی گشت عباس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از خود بر جا گذاشته بود اختلاف کرد.

ابوبکر گفت: هر چه را رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جای گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده من نیز هیچ اقدامی نمی کنم. هنگامی که عمر جانشین وی شد علی علیه السلام و عباس اختلاف خود را نزد وی بردند.

عمر گفت: چیزی را که ابوبکر تغییر نداده، من نیز تغییر نمی دهم.

و هنگامی که عثمان جانشین او شد آنان اختلاف خود نزد وی بردند. عثمان سکوت کرد و سر خود را پایین افکند.

ابن عباس می گوید: من ترسیدم که عباس آن ها را بگیرد. از این رو با دست به پشت او زدم و گفتم: پدرجان! تو را سوگند می دهم که آن ها را به علی علیه السلام واگذاری. او نیز چنین کرد (۲).

در این حدیث به آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام گذاشته بود، تصریح نکرده اند، اما در دیگر روایات و گفتار علما به برخی از این اموال بر جای مانده تصریح شده است.

قاضی عبدالجبار معتزلی در یک حدیث قطعی آن چه را پیامبر صلی الله علیه وآله برای امیر مؤمنان علیه السلام گذاشته این گونه نام برده است: شمشیر، مرکب، عمامه و چیزهایی دیگر. و در این زمینه سخنی را از ابو علی جبایی نقل کرده که سید مرتضی رحمه الله نیز آن را پاسخ داده است (۳). و این گفت و گو را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است (۴).

همچنین قاضی فقیه ابویعلی ابن فزّاء حنبلی (در گذشته ۴۵۸) - که در مواردی مورد اعتماد ابن تیمیّه قرار گرفته - در مبحث صدقات رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته است:

صدقات رسول خدا صلی الله علیه وآله معین است، زیرا از او گرفته شده و مشخص شده است و آن ها هشت مورد بوده است. سپس آن ها را می شمارد و می گوید: اما اموالی که غیر از این هشت صدقه بوده اند، عبارتند از ...

او آن ها را نام می برد تا آن که می گوید: اما خانه های همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه، آن حضرت به هر کدامشان همان خانه ای را که ساکن بودند بخشید و نیز آن را برایشان وصیت کرد. پس اگر این بخشش از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان تملیک بوده، از صدقات پیامبر صلی الله علیه وآله بیرون است، و اگر این بخشش برای سکونت و برای مدارای با آن ها بوده از صدقات به شمار می آید. امروزه آن ها بخشی از مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله شده و گمان نمی کنم چیزی از آن ها بیرون از مسجد باشد.

وی در ادامه می نویسد: هشام کلبی از عوانه بن الحکم در مورد اسباب سفر رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه نقل کرده است: ابوبکر از اسباب سفر رسول خدا صلی الله علیه وآله، بیرق و کفش ایشان را به علی علیه السلام داد و گفت: غیر از این ها صدقه است.

اسود نیز نقل کرده است که عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی از دنیا رفت که زره خود را در عوض ۳۰ صاع جو نزد یک یهودی به امانت گذاشته بود.

اگر زرهش همان بوده باشد که به «براء» معروف است، نقل شده که این زره در روزی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد بر تنش بوده... و اما برده...، چوب دستی... و انگشتر ایشان... .

این مجموعه چیزهایی است که به عنوان صدقه و ماترک رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جای ماند. والله اعلم (۵).

در شرح نهج البلاغه - به نقل از ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه - آمده است:

وسایل نبرد رسول خدا صلی الله علیه وآله، مرکب و کفش او به علی داده شد... (۶).

فضل بن روزبهان نیز به این روایت اعتراف کرده و منکر آن نشده، اما سعی کرده است به اشکال وارد شده پاسخ دهد. البته سخن وی از ابن تیمیه که اصل این خبر را منکر شده، به انصاف نزدیک تر است.

در این مورد ابن کثیر نیز در تاریخ خودش در بخش «آن چه از لباس، سلاح و مرکب از پیامبر صلی الله علیه و آله بر جا مانده و در دوران حیاتش به وی اختصاص داشته است» سخن به میان آورده و از انگشتر، شمشیر، کفش، ظرف، سرمه دان، لباس، اسب ها و مرکب های پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده است.

ولی ابن کثیر کلامش را بسیار مجمل بیان کرده و نخواستہ است که هیچ سخنی در مورد وضعیت آن ها پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آورد. با این حال وی از بیهقی نقل کرده که در روایات آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد و از او استر سفید، سلاح، قطعه ای زمین، لباس و انگشتر بر جا ماند.

آری، البته گفته است: استر پیامبر صلی الله علیه و آله - که همان شهباء باشد - سال ها پس از وی زنده بود، تا این که در دوران حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی بود (۷).

تکذیب گفتاری: همان گونه که اشاره شد ابوبکر با گفتار خود حدیثی را که خودش به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده بود تکذیب کرد.

در روایتی آمده است که هنگامی که مرگ ابوبکر نزدیک شد گفت:

من برای هیچ چیز از دنیا اندوهگین نیستم جز برای سه کاری که انجام دادم، و ای کاش آن ها را ترک می کردم. و سه کاری که ترک کردم و ای کاش آن ها را انجام می دادم. و سه چیزی که ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدم. سپس ادامه داد:

دوست می داشتم که با خانه فاطمه کاری نداشتم و آن را نمی گشودم اگر چه با اعلام جنگ آن را بر من می بستند.

و دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم که این امر (خلافت) از آن کیست تا هیچ کس بر سر آن نزاع نکند (!!) (۸).

بنا بر این کسی که در شایستگی خود برای امامت و جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تردید دارد، چگونه به خود اجازه می دهد در کارها تصرف کند، به ویژه در آن چه به میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق دارد؟

این روایت در کتاب اموال نیز ذکر شده، امّا دست خوش تحریف قرار گرفته است، و به جای جمله: «ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم» چنین آمده است:

«ای کاش فلان کار و فلان کار را انجام نمی دادم». البته محقق کتاب متوجه تحریف شده و در پاورقی این موضوع را تذکر داده است. (۱) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

(۲) مسند احمد: ۱ / ۱۳. این روایت پیشتر نقل گردید.

(۳) المغنی فی الامامه: ۲۰، ق ۱، ۳۳۱، والشافی فی الامامه: ۴ / ۸۲.

(۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۶۱.

(۵) الاحکام السلطانیه: ۲۲۱ - ۲۲۶.

(۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۴.

(۷) البدایه والنهایه: ۶ / ۲.

(۸) تاریخ طبری: ۲ / ۳۵۳ و ۳۵۴، الامامه والسیاسه: ۱ / ۳۶ و ۳۷، الاموال تألیف ابی عبید: ۱۷۴ و ۱۷۵ حدیث های ۳۵۳ و ۳۵۴، العقد الفرید: ۳ / ۲۷۹ و ۲۸۰ و دیگر منابع.

محور هفتم: تکذیب عملی عمر بن عبدالعزیز و دیگران

هفتمین محور مورد بررسی درباره این حدیث، تکذیب عملی برخی زمامداران است. عمر بن عبدالعزیز با باز گرداندن فدک به فرزندان زهرا علیها السلام و به همان صورت اولش، به طور عملی این حدیث را دروغ شمرد و البته ماجرای عمر بن عبدالعزیز از قضایای ثابت شده تاریخ است. همچنین رفتار برخی دیگر از زمامداران که در کتاب های مفصل نقل شده، گویای این مطلب است.

محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسط حافظ ابن خراش

محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسط حافظ ابن خراش

محور پایانی بحث و بررسی این حدیث، کاوش در روایان این حدیث است.

همان گونه که در محور چهارم گفتیم: برخی از حافظان بزرگ، روایان حدیث «إنا معاشر الأنبياء» را به دروغگویی متهم کرده اند، و یکی از روایان آن، مالک بن اوس است.

فراتر این که حافظ ابن خراش که یکی از حافظان بزرگ از دانشمندان اهل تسنن در قرن سوم است بر بطلان حدیث «إنا معاشر الأنبياء لا نورث...» و بر متهم بودن مالک بن اوس به دروغگویی به طور خاص، تصریح نموده است.

نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش

نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش

در این جا بهتر است که سخن حافظ ذهبی را در شرح حال حافظ عبدالرحمان بن یوسف بن خراش مرور کنیم. ذهبی در شرح حال این حافظ بزرگ می نویسد:

ابن خراش ابو محمد عبدالرحمان بن یوسف بن سعید بن خراش مَرَوَزی بغدادی، حافظ، فاضل و ناقد از فلان و فلان حدیث نقل کرده است. ابو سهل قَطَّان، ابو العباس ابن عَقْدَه، بکر بن محمد صیرفی و برخی دیگر نیز از او حدیث نقل کرده اند.

بکر بن محمد درباره او می گوید: از ابن خراش شنیدم که می گفت: برای اخذ حدیث و به دست آوردن آن (متحمل رنج ها شدم تا جایی که) پنج بار ادرار خود را نوشیده ام!

ابو نعیم در مورد ابن خراش می گوید: در قدرت حافظه، کسی را تواناتر از ابن خراش ندیدم.

ابن عدی جرجانی نیز درباره او اظهار نظر کرده و می گوید:

او چیزهایی درباره تشیع بیان کرده که امیدوارم تعمیدی بر دروغ نداشته باشد. از ابن عَقْدَه شنیدم که می گفت: ابن خراش با ما چنان بود که وقتی چیزی درباره شیعه می نوشت، می گفت: این پیش من و تو بماند.

از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خراش دو جلد کتابی را که در عیوب و مثالب شیخین تألیف کرده بود، نزد تاجری که پیش ما بود بُرد تا به دو هزار درهم مکانی برای او بسازد، و هنگامی که تمام شد از دنیا رفت.

ابو زُرعه محمد بن یوسف در مورد ابن خراش می گوید: عیوب و مثالب شیخین را نقل کرده و رافضی بوده است.

ابن عدی نیز درباره او اظهار نظر می کند و می گوید: از عبدان شنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقه» چگونه است؟

گفت: باطل است. مالک بن اوس به جعل این حدیث متهم است.

ذهبی در ادامه خطاب به ابن خراش می نویسد:

از جاهلان رافضی که نه حدیث می فهمند و نه سیره (!! عجیب نیست، اما تو ای حافظ فاضل - که اگر راست گفته باشی در سفر برای اخذ حدیث ادرار نیز نوشیده ای - چه عذری در پیشگاه خدا داری؟ با این که به مسائل آگاه بوده ای؟ پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نباشد!!)

آن گاه ذهبی در پایان شرح حال ابن خراش این گونه می نگارد:

ابن خراش در سال ۲۸۳ مُرد و به غیر رحمت خدا پیوست!!(۱). ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء نیز به نگارش شرح حال ابن خراش می پردازد و پس از بیان آن چه که نقل کردیم این گونه می نویسد:

این شخص لغزیده و خوار شده است. علم و آگاهی او موجب بدبختی، و تلاشش سبب گمراهی او گشته است. از سوء عاقبت به خدا پناه می بریم!!(۲).

وی در میزان الاعتدال نیز نامی از ابن خراش به میان آورده و این گونه می نگارد:

به خدا سوگند! این مرد شیخی است که لغزیده و تلاشش به گمراهی رفته است. او حافظ روزگار خود بوده، (برای اخذ علم و دانش) سفرهای بسیاری نموده و آگاهی و احاطه زیادی داشته است، و با این حال از دانش خود نفعی نبرده است... (۳). (۱) تذکره الحفاظ: ۲ / ۶۸۴.

(۲) سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۱۰.

(۳) میزان الاعتدال: ۲ / ۳۳۰.

دو نکته درباره حافظ ابن خراش

دو نکته درباره حافظ ابن خراش

با توجه به شرح حالی که از حافظ ابن خراش آوردیم، اکنون نظر نگارنده نامه، و همچنین خوانندگان را در مورد او به دو نکته جلب می نمایم:

نکته یکم: عدم اعتماد مصلحتی

حافظ خطیب بغدادی نیز به شرح حال ابن خراش می پردازد. وی پس از ذکر مشایخ و راویان در توصیف وی چنین می نویسد:

ابن خراش از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به عراق، شام، مصر و خراسان رفته است. او به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است.

گفتنی است که خطیب بغدادی سخن ابن خراش را درباره حدیث «إنا معاشر الأنبياء» نقل نکرده است. فقط همان را که ذهبی از ابن عدی و او از عبدان روایت کرده نقل نموده است. البته همان روایت را نیز تحریف کرده و متن آن را تغییر داده و چنین نوشته است:

ابو سعد مالینی به ما خبر داد که عبدالله بن عدی به او گفت: از عبدان شنیدم که او می گفت: تاجری دو هزار درهم به ابن خراش بخشید تا در بغداد مکانی بسازد و در آن جا حدیث بگوید. امّا ابن خراش از آن استفاده نکرد، هنگامی که تمام شد از دنیا رفت (۱).

این در حالی است که ابن جوزی هیچ یک از این دو سخن را نیاورده است. وی در شرح حال ابن خراش این گونه گفته است:

او از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به شهرهای مختلف رفته، و به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است. تنها عیبی که دارد این است که او به رافضی بودن متهم است (۲).

جلال الدین سیوطی نیز به شرح حال ابن خراش پرداخته و سخن او را درباره آن حدیث نقل کرده است، ولی آن را تحریف نموده و نوشته است:

عبدان می گوید که به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقه» چگونه است؟
پاسخ داد: باطل است.

عبدان گوید: او احادیث مرسل را نقل می کرد و... (۳).

سیوطی این عبارت را که ابن خراش مالک بن اوس را متهم به دروغگویی می نمود، حذف کرده است.
نکته دوم: اعتماد مصلحتی

دانشمندان اهل تسنن به ابن خراش در موارد دیگر اعتماد کرده اند.

با وجود تمام این سخنان، این عالم و حافظ مورد بی اعتمادی علمای اهل تسنن قرار نگرفته است، بلکه در موضوعات دیگر، نظرات وی در احادیث و جرح و تعدیل راویان آن ها از درجه اعتبار ساقط نگردیده و همواره آراء و دیدگاه های او نقل شده و مورد توجه قرار گرفته است.

برای اطمینان بیشتر می توانید به کتاب های آنان مانند: تهذیب التهذیب و هدی الساری - مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری - نوشته حافظ ابن حجر عسقلانی که متأخر از ذهبی نیز می باشد، مراجعه کنید.

به راستی با این وصف آیا یک انسان منصف و محقق می تواند با این خطاب ذهبی نسبت به ابن خراش موافق باشد که گفت: «پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نگردد»؟! (۱) تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۸۰.

(۲) المنتظم: ۷ / ۲۹۱.

(۳) طبقات الحفاظ: ۳۰۱.

بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

روی برگرداندن زهرا سلام الله علیها از ابوبکر

بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

روی برگرداندن زهرا سلام الله علیها از ابوبکر

تا این جا در بخش های گذشته نگارنده نامه را با دو موضوع مهم یعنی جزئیات مربوط به ماجرای فدک و احادیث ساختگی و تحلیل آن ها آشنا کردیم، و در ارائه این مطالب بی طرفی و انصاف را با نقل مدارک معتبر اهل سنت همراه کردیم. اینک بخش دیگری از نامه را توضیح می دهیم که در مورد غضب فاطمه علیها السلام پس از غضب فدک است.

آری، ابوبکر با حدیث ساختگی، فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام، آن مطهر و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله ربود. آن بانوی بزرگوار همواره تا آخرین لحظات حیات خود حق خویش را خواهان بود و سرانجام - همچنان که کمی پیش تر به نقل از کتاب بخاری و مسلم بیان کردیم - در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر خشمناک بوده و از او روی برمی گرداند. آن حضرت وصیت نمود که شبانه دفن گردد و هیچ یک از آن گروه بر او نماز نگرارند.

البته این ماجرا نیز از مطالب مسلم تاریخ اسلام است که برخی از راویان آن عبارتند از:

- بخاری در باب فرض الخمس (۱)

- مسلم در کتاب الجهاد والسير (۲)

- ابن سعد در الطبقات الکبری (۳)

- ابو جعفر طحاوی (۴)

- محمد بن جریر طبری (۵)
- حاکم نیشابوری (۶)
- ابوبکر بیهقی (۷)
- ابو نعیم اصفهانی (۸)
- ابن عبدالبر قرطبی (۹)
- محی الدین نووی (۱۰)
- ابوبکر هیشمی (۱۱)
- ابن اثیر جزری (۱۲)
- ابن حجر عسقلانی (۱۳) (۱) صحیح بخاری: ۴ / ۱۷۷ و ۱۷۸ حدیث ۲.
- (۲) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳ و ۱۵۴.
- (۳) الطبقات الکبری: ۱۰ / ۲۸.
- (۴) شرح معانی الآثار: ۲ / ۴ و ۳ / ۳۰۸.
- (۵) تاریخ طبری: ۲ / ۲۳۶.
- (۶) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۷۸ حدیث ۴۷۶۴.
- (۷) السنن الکبری: ۶ / ۳۰۰ و ۳۹۶.
- (۸) حلیه الاولیاء: ۲ / ۴۳.
- (۹) الإستیعاب: ۴ / ۱۸۹۷.
- (۱۰) تهذیب الاسماء واللغات: ۲ / ۳۵۳.
- (۱۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۱۱.
- (۱۲) أسد الغابه: ۶ / ۲۲۶.
- (۱۳) الإصابه: ۸ / ۶۰.

حدیث ساختگی دیگر

حدیث ساختگی دیگر

ماجرای غصب فدک به طور مسلم پیامدهای ویژه ای در پی داشت از آن رو برای آن گروه سخت بود که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه دنیا را ترک کند، و برایشان ناگوار بود که آن بانو به خاک سپرده شود و ابوبکر - که به گمانشان جانشین پدرش بود - و اصحابش حتی نتوانند بر جنازه او حاضر شوند و بر او نماز بخوانند. از این رو، برخی از آنان حدیثی را از زبان فرزندان آن بانو ساختند تا حضور ابوبکر و نماز گزاردن او را بر آن بانوی بزرگوار و حتی گفتن چهار تکبیر را از سوی او نشان دهد... (!!).

اما از حسن اتفاق شخصیتی مانند ابن حجر عسقلانی بر بطلان این حدیث تصریح نموده است. وی به هنگام بیان شرح حال عبدالله بن محمد بن ربیع بن قدامه قدامی مصیعی می نویسد:

وی یکی از ضعفاء است، از مالک احادیث باطلی را نقل کرده، و از جمله آن ها این حدیث است که از جعفر بن محمد از پدرش از جدش آورده:

فاطمه شبانگاه از دنیا رفت. پس ابوبکر، عمر و عده بسیاری آمدند. ابوبکر به علی گفت: جلو بایست و نماز بخوان. علی پاسخ داد: به خدا سوگند! چنین نمی‌کنم و نمی‌توانم بر تو مقدم شوم تو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی (!!)). پس نماز جنازه به امامت ابوبکر برگزار شد و او چهار تکبیر گفت (۱). (۱) لسان المیزان: ۳ / ۳۳۴.

خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است

خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است با توجه به آن چه بیان شد که فاطمه زهرا علیها السلام، پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همواره تا واپسین لحظه های زندگی خود خواهان حق خویش بود، و در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر خشمناک بود و از او روی برگرداند. نگارنده نامه گفته است: زهرا زنی مانند دیگر زنان است... حال چه تفاوتی می‌کند اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابوبکر خشم گرفته باشد؟

در این جا برای روشن شدن ذهن ایشان جا دارد که به این حدیث صحیح توجه کنیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله - آن گونه که تمام دانشمندان مسلمان روایت نموده اند - فرموده بود: یا فاطمه! ان الله تعالی یغضب لغضبک و یرضی لرضاک... . ای فاطمه! خداوند به غضب تو غضبناک و به خوشنودی تو خوشنود می‌گردد... . و بسیاری از بزرگان اهل تسنن این حدیث را نقل کرده اند، برخی از راویان بزرگ این حدیث عبارتند از:

- حافظ ابو موسی ابن مثنی بصری (۲۵۲)(۱).
- حافظ ابوبکر ابن ابی عاصم (۲۸۷)(۲).
- حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷)(۳).
- حافظ ابو القاسم طبرانی (۳۶۰) در (۴).
- حافظ حاکم نیشابوری (۴۰۵)(۵).
- حافظ ابو سعد خرکوشی (۴۰۶)(۶).
- حافظ ابو نعیم اصفهانی (۴۳۰)(۷).
- حافظ ابو الحسن ابن اثیر (۶۳۰)(۸).
- حافظ محبّ الدین ابن نجار بغدادی (۶۴۳)(۹).
- حافظ ابو المظفر سبط ابن جوزی (۶۵۴)(۱۰).
- حافظ محبّ الدین طبری (۶۹۴)(۱۱).
- حافظ ابو حجاج مزّی (۷۴۲)(۱۲).
- حافظ ابن حجر عسقلانی (۸۵۲)(۱۳).
- حافظ ابن حجر مکی (۹۵۴)(۱۴).
- حافظ علی متقی هندی (۹۷۵)(۱۵).
- حافظ ابو عبدالله زرقانی مالکی (۱۱۲۲)(۱۶). (۱) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳.
- (۲) الإصابه: ۵۷ / ۸، شرح المواهب الدتیّه: ۴ / ۳۳۰.
- (۳) کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

(۴) معجم الکبیر: ۱ / ۱۰۸ حدیث ۱۸۲ و ۲۲ / ۴۰۱ حدیث ۱۰۰۱.

(۵) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۶۷ حدیث ۴۷۳۰.

(۶) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳.

(۷) فضائل الخلفای ابی نعیم: ۱۲۴ و ۱۲۵ حدیث ۱۴۰، کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

(۸) أسد الغایة: ۶ / ۲۲۴.

(۹) کنز العمال: ۱۳ / ۶۷۴ حدیث ۳۷۷۲۵.

(۱۰) تذکره خواص الأئمة: ۲۷۹.

(۱۱) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳.

(۱۲) تهذیب الکمال: ۲۲ / ۳۷۹.

(۱۳) الإصابه: ۸ / ۵۶، تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۴۴۲.

(۱۴) الصواعق المحرقة: ۱۰۵.

(۱۵) کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸ و ۱۳ / ۶۷۴ حدیث ۳۷۷۲۵.

(۱۶) شرح مواهب الدئیة: ۴ / ۳۰۳۰.

بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم

شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد

بخش چهارم: بررسی سه مورد مهم

مطالبی در مورد فدک بررسی و حق مطلب آشکار شد اما از اشکالات و پرسش های نگارنده نامه سه مورد بی پاسخ باقی مانده است که در این بخش به آن ها می پردازیم.

شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد

نگارنده در فراز دیگری از نامه خویش می نویسد:

شگفت تر از همه این ها نکته ای است که بر بسیاری پنهان مانده و آن نکته چنین است:

در مذهب شیعه امامیه زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند. بنا بر این چگونه شیعیان امامی ارث بری فاطمه رضوان الله علیها را از فدک روا می دانند در حالی که آنان طبق مذهبشان به زنان از زمین ارث نمی دهند؟

کلینی در کتاب کافی بخش جداگانه ای با این عنوان باز کرده است: «زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند». وی در آن بخش روایت می کند که ابو جعفر (امام باقر سلام الله علیه) فرمود: «زنان از زمین و ملک هیچ ارثی نمی برند» (۱).

همچنین طوسی در تهذیب (۲) و مجلسی در بحار الانوار (۳) از میسر... و از محمد بن مسلم... و از عبدالملک بن اعین از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق سلام الله علیهما) این گونه نقل کرده اند که برای زنان هیچ سهمی از خانه ها و زمین نیست. (۱) کافی:

۱۲۷ / ۷ - ۱۳۰ حدیث های ۱ - ۱۱.

(۲) تهذیب الاحکام: ۹ / ۲۹۸ و ۲۹۹ حدیث های ۲۶ - ۳۱.

(۳) بحار الانوار: ۱۰۴ / ۳۵۱ و ۳۵۲ حدیث های ۴، ۶ و ۷.

توضیح اشتباه

در پاسخ به این فراز از نامه می‌گوییم: شگفتا از بی توجهی این محقق و پژوهشگر حقیقت - اگر نگوییم تظاهر به نادانی - زیرا در مذهب شیعه امامیه زن فقط از همسرش از زمین و ملک ارث نمی‌برد، نه از طرف پدرش و دیگران. پس چگونه این محقق و پژوهشگری که مدعی است «باید آزاداندیش و بی طرف باشیم» چنین نسبتی را بر مذهب شیعه امامیه روا می‌دارد که آنان قائل به آن نیستند؟

آری، شیعیان زن را از زمین و ملک، ارث می‌دهند، مگر آن که شخص فوت شده شوهرش باشد، و کتاب‌های فقه و حدیث شیعیان - که نزد همگان یافت می‌شود - شاهد این سخن است.

موضوعی که در کتاب کافی و دیگر کتاب‌ها نیز آمده از همین موارد است، زیرا موضوع ارث نبردن زنان، پس از این عنوان مطرح شده است که: «مردی که بمیرد و بازمانده‌ای جز همسرش نداشته باشد». همچنین در ذیل عنوان «زنان از زمین هیچ ارث نمی‌برند» یازده روایت آمده است که متن روایت دوم آن چنین است.

زراره گوید: ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) فرمود:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقَرَى.

به زن از آن چه از شوهرش بر جا مانده از زمین‌ها (ی‌آباد شده) ارث داده نمی‌شود.

متن روایت سوم نیز این گونه است: زراره، بکیر، فضیل و محمد بن مسلم می‌گویند که ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام - که برخی از ابی عبدالله علیه السلام و بعضی از یکی از آن دو روایت کرده‌اند - فرمود:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرَكَهُ زَوْجُهَا مِنْ تَرَبُّهُ دَارَ أَوْ أَرْضٍ.

زن از آن چه شوهرش بر جا گذاشته، از زمین منزل و از زمین ارث داده نمی‌شود (۱). (۱) ر.ک کافی: ۱۲۶ / ۷ - ۱۳۰.

بررسی حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا»

بررسی حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا»

یکی دیگر از مواردی که نگارنده نامه اشاره کرده است حدیث: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا» است. وی می‌نویسد:

«کلینی در کافی از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

وإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

همانا علما از پیامبران ارث می‌برند، نه ربه راستی که پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته‌اند، بلکه علم به ارث گذاشته‌اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است (۱).

وی ادامه می‌دهد که مجلسی در مرآة العقول (۲) از کلینی نقل می‌کند و می‌گوید:

این حدیث دو سند دارد که سند نخست آن مجهول و دومین سند آن حسن یا موثق است که از صحیح کمتر نمی‌باشند.

به این ترتیب، این حدیث در یکی از سندهایش موثق است و می‌توان به آن احتجاج کرد. پس چرا علمای شیعه علی‌رغم شهرت این حدیث از آن چشم‌پوشی می‌کنند؟

و شگفت‌تر آن که این حدیث در نزد شیعه به حدی از صحت رسیده که خمینی در کتاب خود حکومت اسلامی برای جواز ولایت فقیه بدان استناد کرده است.

پس چرا به حدیثی که انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح است توجه نمی‌شود با آن که ما اتفاق نظر داریم که با وجود نص، اجتهاد جایی ندارد؟

و چرا از این حدیث در بحث ولایت فقیه بهره گرفته می شود، اما در مسئله فدک واگذاشته می شود؟
 پس آیا در این قضیه خوش آمدن دل (مزاج) قضاوت نمی کند؟». (۱) کافی: ۱ / ۳۴ حدیث ۱، باب ثواب العالم والمتعلم.
 (۲) مرآة العقول: ۱ / ۱۱۱ حدیث ۱.

پاسخ به اشکال

پاسخ به اشکال

ما در پاسخ این پرسش می گوئیم:

ما به این حدیث عمل می نماییم و با بودن نص، اجتهاد نمی کنیم و در قضیه فدک آن را وا نمی گذاریم، ولی نگارنده نامه به معنای روایت نرسیده و به کلمات علمای شیعه درباره آن توجه نکرده است.

وی گمان کرده که معنای این حدیث مضمون همان حدیثی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ».

البته این جا یک خطای بزرگ است چرا که در روایت کلینی رحمه الله آمده است: «لم يورثوا» به ارث نگذاشتند، در حالی که در روایتی که آنان نقل کرده اند آمده است: «لا نورث» ارث نمی گذاریم.

چقدر بین این دو عبارت تفاوت وجود دارد؟

این روایت - با توجه به ظاهر عبارت «لم يورثوا» به ارث نگذاشتند - خود دلیلی است بر این که فدک هدیه و بخششی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاره تنش فاطمه زهرا علیها السلام بوده است، و این دلیلی است بر این که فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از ملکیت ایشان خارج شده بود. به این ترتیب، این روایت با روایاتی که اهل تسنن در ذیل آیه شریفه: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱) نقل کرده اند، یکدیگر را تصدیق می کنند.

با این حال آن گونه که در روایات و کلمات علمای هر دو طایفه آمده است، پیامبر ما صلی الله علیه و آله چیزهایی مثل شمشیر، عمامه و... را از خود بر جای گذاشته و دیگران آن ها را از او به ارث برده اند و این موضوع نیز از جمله دلایل بطلان سخنی است که به آن حضرت نسبت داده اند...

احمد بن حنبل با سند صحیح این گونه نقل می کند که ابن عباس می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و ابوبکر جانشین وی شد، عباس و علی علیه السلام درباره آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود به جا گذاشته بود اختلاف پیدا کردند و... (۲).

چنان که ملاحظه می کنید در این نقل تصریح شده است که آن حضرت چیزهایی از خود به جا گذاشته بود، گرچه ما درباره اختلافات مطرح شده بین امیر مؤمنان علی علیه السلام و عباس و روایات و نظریه هایی از این دست - که کمی پیش تر نیز نقل کردیم - تردید داریم.

به این ترتیب معنای روایت شیخ کلینی رحمه الله - به ویژه به قرینه عبارت نخست که فرمود: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» همانا علما وارثان پیامبرانند و عبارت پایانی آن که فرمود: «فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ» پس هر کس که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است - چنین می شود:

پیامبران نیامده اند که مال جمع کنند و دینار و درهم ذخیره نمایند و آن ها را پس از خود برای وارثان خویش بگذارند، بلکه آنان با دانش و حکمت به سوی اُمت هایشان آمده اند، و همواره همّتشان تزکیه جان ها و تعلیم دانش بوده است «پس کسی که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است».

البته این منافاتی ندارد با این که پیامبران چیزهایی را که همچون دیگر مردمان در زندگی دنیایی خویش حتی در واپسین لحظات آن بدان‌ها نیاز داشته‌اند، مانند شمشیر، مرکب و موارد دیگر بر جا گذاشته باشند و پس از آن‌ها وارثان شرعیشان آن‌ها را به ارث برده باشند.

به این ترتیب هویداست که استناد نگارنده نامه به این روایت، برای دفاع از ابوبکر در ماجرای فدک، هیچ ثمری ندارد، بلکه - چنان که پنهان نیست - زیان این روایت برای آن چه او قصد نموده بیشتر است.

چه بسا این روایت و مانند آن اشاره‌ای باشد به این که بایستی اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در علم، اخلاق و کردار همچون پیامبران باشند تا عالمانی در امت باشند که نقش ایشان را پس از آن حضرت در تزکیه امت و تعلم کتاب و سنت ایفا کنند، نه آن که صحابه پیامبر بودن را فرصتی برای دستیابی به اهداف دنیایی خویش قرار دهند.

همچنین این روایت اشاره دارد به احوال ناپسند برخی از بزرگان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که برخلاف سیره نبوی و آموزه‌های اسلام، اموال بسیار و هزاران قطعه طلا و نقره از خود به ارث گذاردند. آن چنان که در شرح حال کسانی همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و امثال ایشان سخنان تأسّف باری آمده است.

حافظ ذهبی می‌نویسد: ابن سعد به سند خود این گونه نقل می‌کند:

هنگامی که طلحه کشته شد یک میلیون و دویست هزار درهم نزد خزانه دارش بود و درختان و املاکش به سی میلیون درهم قیمت گذاری شد.

آن گاه ذهبی می‌نویسد:

عجیب تر از این نقل، سخنی است که ابن جوزی در ذیل حدیثی درباره او آورده که طلحه سیصد بار شتر طلا - از خود به ارث گذاشت (۳).

همچنین ذهبی می‌افزاید:

ابن قتیبه گفته است که محمد بن عتبه از ابو اسامه، از هشام از پدرش روایت نموده که زبیر پنجاه میلیون درهم املاک و پنجاه میلیون درهم اعیان از خود به ارث گذاشت.

و نیز ابن عیینه از هشام از پدرش نقل نموده که اموال زبیر به چهل میلیون درهم تقسیم شد (۴).

احمد بن حنبل نیز با سندی که راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند از شقیق چنین نقل می‌کند:

روزی عبدالرحمان نزد امّ سلمه رفت و گفت: ای مادر مؤمنان! من می‌ترسم که از دنیا بروم در حالی که اموال من از اکثر قریش بیشتر است، زمینی برای خود خریده‌ام به چهل هزار دینار.

امّ سلمه گفت: فرزندم! انفاق کن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ مِنْ أَصْحَابِي مَنْ لَنْ يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَفَارِقَهُ (۵).

از میان اصحاب من کسانی هستند که بعد از آن که از آنان جدا شوم هرگز مرا نخواهند دید.

آری، اینان همان کسانی هستند که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را نخواهند دید، و هرگز در جهان آخرت با او نخواهند بود، بلکه از کنار حوض کوثر رانده می‌شوند آن سان که چهارپایان رانده می‌شوند... آن گونه که در حدیث صحیح نزد عموم مسلمین آمده است.

این در حالی است که اینان در آغاز، از شمار فقیرانی بودند که هیچ چیزی نداشتند. به عنوان نمونه می‌توانید وضعیت زبیر را ببینید. همسرش اسماء دختر ابابکر - آن گونه که در روایت بخاری و مسلم آمده است - می‌گوید:

هنگامی که زبیر مرا به همسری خود گرفت، هیچ چیز - جز اسبش - نداشت، من آن را نگه داری می‌کردم و علوفه می‌دادم... تا

این که ابوبکر خدمتکاری برایم فرستاد و رسیدگی اسب از دوشم برداشته شد، گویا مرا آزاد نمود(۶).

امّا آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود را از دنیا فارغ کرده بودند و هیچ سیم و زری از خود به ارث نگذاردند، تنها آنان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شایستگی پیش گامی و الگو بودن برای اُمت را داشتند و اینان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شیعیان او مانند ابوذر، سلمان، مقداد، عمار و امثال آن ها هستند.

شیعه و سنی نقل کرده اند که امام حسن علیه السلام فردای خاکسپاری پدرش حضرت امیر علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود:
لقد فارقکم بالأمس بالأمس رجل ما سبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون.

کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه رایة فلا ینصرف حتی یفتح له، ما ترک بیضاء ولا صفراء، إلاّ سبعمائه درهم فضل من عطائه کان یرصدها لخدام لأهله(۷).

دیروز مردی شما را ترک کرد که گذشتگان در علم و دانش بر او پیشی نگرفتند و آیندگان او را درک نمی کنند.

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم خویش را به او می داد، او باز نمی گشت تا آن که فاتح و پیروز گردد. او هیچ زر و سیمی از خود بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم که از فزونی حقوق خود (از بیت المال) پس انداز کرده بود تا برای خانواده اش خدمتکاری خریداری کند. (۱) سوره اسراء: آیه ۲۶.

(۲) مسند احمد: ۱ / ۱۳.

(۳) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۳۹ و ۴۰.

(۴) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۶۵.

(۵) مسند احمد: ۶ / ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۷.

(۶) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۲۹۰.

(۷) سنن نسایی: ۵ / ۱۱۲ حدیث ۸۴۱۸، معجم الکبیر ۳ / ۸۰ حدیث های ۲۷۲۲ - ۲۷۲۵، حلیه الأولیاء: ۱ / ۶۵ و دیگر منابع.

چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

سومین نکته ای که باید بررسی شود این پرسش است که چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

در پاسخ می گوئیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به سهل بن حنیف نوشته فرموده اند:

بلی، کانت فی أیدینا فدک من کلّ ما أظلتّه السماء، فشحّت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرین، ونعم الحکم الله، وما أصنع بفدک و غیر فدک والنفس مظانّها فی غد جدت... (۱).

آری، از تمام آن چه آسمان بر آن سایه افکنده بود تنها فدک در دست ما بود. پس عده ای به همان نیز حرص ورزیدند و عده ای دیگر سخاوتمندانه از آن گذشتند. البتّه خداوند بهترین حکم کننده است. من با فدک و غیر آن چه کاری دارم که جایگاه فردای هر کس قبر است....

همچنین محمّد بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه الله با سند خود روایت نموده که ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که حکومت بر مردم را در دست داشت فدک را باز پس نگرفت؟ برای چه آن را رها کرد؟

آن حضرت فرمود:

لأنّ الظالم والمظلوم کانا قدما علی الله عزّوجلّ وأثاب الله المظلوم وعاقب الظالم، فکره أن یرجع شیئاً قد عاقب الله علیه غاصبه

وَأُثَابٌ عَلَيْهِ الْمَغْضُوبُ (۲).

زیرا ظالم و مظلوم هر دو در پیشگاه خداوند عزوجل قرار گرفتند و خداوند به مظلوم پاداش داد و ظالم را عقاب نمود. او خوش نداشت چیزی را باز ستاند که خداوند غاصبش را به سبب آن کیفر کرد و آن را که حَقُّش غصب شده جزا داد. (۱) نهج البلاغه: ۴۱۷.

(۲) علل الشرایع: ۱ / ۱۸۵ حدیث ۱.

راز مطالبه فدک در دو عبارت

راز مطالبه فدک در دو عبارت

با توجه به پژوهشی که در مورد مسئله فدک انجام یافت باید گفت: حقیقت امر این است که قضیه غصب فدک تنها غصب یک باغ و ملک نبود، بلکه هدف چیز دیگری بود.

به همین جهت وقتی حکمران عباسی از امام کاظم علیه السلام می‌خواهد که محدوده فدک را مشخص کنند، امام علیه السلام می‌فرماید:

أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ: فَعَرِيشُ مِصْرَ، وَالثَّانِي: دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ، وَالثَّلَاثُ: أَحَدُ، وَالرَّابِعُ: سَيْفُ الْبَحْرِ (۱).

حد نخست آن صحرای مصر و حدّ دیگرش دومه الجندل، حد سوم آن کوه احد و حدّ چهارم آن کرانه دریا است.

امام کاظم علیه السلام از راز مطالبه فدک این گونه پرده برمی‌دارند، و می‌توان آن را در دو عبارت خلاصه کرد:

۱- اعلام حق امیر مؤمنان علی علیه السلام بر امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و این که قریش به آن حضرت خیانت کردند و انصار او را وانهادند.

۲- اعلام ناشایستگی ابوبکر برای خلافت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به سبب نداشتن شرط‌های لازم آن و محقق نشدن اجماع بر او. اگر محقق شدن امامت را به غیر نص بپذیریم.

این همان راز طلب کردن فدک است، ولی منافقان و دورویان این نکته را نمی‌فهمند و یا خود را به نادانی می‌زنند، البته «خداوند بهترین حکم کننده است». آن سان که امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمودند (۲). «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (۱) بحار الانوار: ۴۸ / ۱۴۴.

(۲) ر.ک صفحه ۱۳۷ از همین کتاب.

کتابنامه

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

حرف «الف»

۳. الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان.

۴. الاحکام السلطانیة: قاضی ابو یعلی، دار الکتب علمیة، بیروت، سال ۱۴۰۳.

۵. الإحکام فی اصول الأحکام: علی بن محمد آمدی، دار الکتب عربی، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.

۶. الإستیعاب: ابن عبدالبر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.
۷. أسد الغابه: ابن الاثیر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.
۸. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.
۹. الإمامه والسیاسه: ابن قتیبه، مؤسسه نشر و پخش حلبی و شرکای او.
۱۰. الأموال: ابو عیید قاسم بن سلام، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵.
۱۱. انسان العیون: (السیره الحلبیه) حلبی، دار المعرفه، بیروت، سال ۱۴۰۰ و مکتبه تجاری کبری، قاهره، مصر، سال ۱۳۸۲.
- حرف «ب»
۱۲. البدایه والنهایه: ابن کثیر، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، لبنان.
- حرف «ت»
۱۳. تاریخ الخلفاء: سیوطی، منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.
۱۴. تاریخ الطبری: محمّد بن جریر طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیه، قم، ایران.
۱۵. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.
۱۶. تاریخ دمشق الکبیر: ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۲۱.
۱۷. التدوین فی اخبار قزوین: ابو القاسم عبدالکریم بن محمّد رافعی قزوینی، دار الکتب علمیّه، بیروت، سال ۱۴۰۸.
۱۸. تذکره الحفاظ: ذهبی، دار احیاء التراث العربی بیروت، لبنان.
۱۹. التفسیر الکبیر: فخر رازی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۵ و دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.
۲۰. تفسیر قُزُطبی: (الجامع لاحکام القرآن) محمّد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، افسس از چاپ دوم.
۲۱. تهذیب الاحکام: شیخ الطائفه محمّد بن حسن طوسی، دار الکتب اسلامیّه، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۴ ش.
۲۲. تهذیب الأسماء واللغات: نووی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.
- حرف «ج»
۲۳. جامع الأصول: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.
- حرف «ح»
۲۴. حلیه الأولیاء: ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.
- حرف «خ»
۲۵. الخصائص: نسایی، مجمع احیاء الثقافه الإسلامیه، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.
- حرف «د»
۲۶. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.
- حرف «ر»
۲۷. ربیع الأبرار ونصوص الاخبار: ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری، از منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.
- حرف «س»
۲۸. السنن: ابن ماجه قزوینی، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.
۲۹. السنن: ابو داود، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.
۳۰. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۳۱. سیر اعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳. حرف «ش»
۳۲. الشافی فی الامامه: سید مرتضی، اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۰.
۳۳. شرح السنه: حسین بن مسعود بغوی، مکتب اسلامی، بیروت، سال ۱۴۰۳.
۳۴. شرح المختصر: ابن حاجب، مکتبه امیریه، مصر، چاپ اول، سال ۱۳۱۶.
۳۵. شرح المقاصد: تفتازانی، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۹.
۳۶. شرح المواقف: سید شریف جرجانی، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.
۳۷. شرح کرمانی بر صحیح بخاری: دار احیاء التراث، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۱.
۳۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷. حرف «ص»
۳۹. الصحیح: بخاری، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، یمامه، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۴.
۴۰. الصحیح: (سنن ترمذی)، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.
۴۱. الصحیح: مسلم النیشابوری، مؤسسه عز الدین، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۷.
۴۲. الصواعق المحرقة: ابن حجر هیتمی مکی، مکتبه القاهره، قاهره، مصر.
- حرف «ط»
۴۳. طبقات الحفاظ: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۴۴. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.
- حرف «ع»
۴۵. العقد الفرید: ابن عبد ربّه، دار الکتب العربی بیروت، لبنان.
۴۶. عمده القاری فی شرح البخاری: بدر الدین عینی، دار الفکر، بیروت، لبنان.
- حرف «ف»
۴۷. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.
۴۸. فتح القدر: محمد بن علی بن محمد شوکانی، عالم الکتب.
۴۹. فواتح الرحموت: محب الله بن عبدالشکور، مطبوع در حاشیه المستصفی.
- حرف «ک»
۵۰. الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دار صعب، دار التعارف، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۰۱.
۵۱. کشف الأسرار فی شرح أصول البزدوی: عبدالعزیز بخاری.
۵۲. کنز العمال: متقی هندی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.
- حرف «ل»
۵۳. لسان المیزان: ابن حجر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶. حرف «م»
۵۴. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: هیشمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.
۵۵. المحصول فی علم الاصول: محمد بن عمر بن حسین رازی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.
۵۶. مرصد الاطلاع علی اسماء الأمکنه والبقاع: عبدالؤمن بن عبدالحق بغدادی، دار احیاء الکتب، چاپ اول، سال ۱۳۷۳.
۵۷. مرآة العقول: علامه محمد باقر مجلسی، دار الکتب اسلامیّه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴.
۵۸. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۵۹. المستصفی فی علم الاصول: محمد غزالی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۳.
۶۰. المسند: اسحاق بن راهویه.
۶۱. المسند: حافظ ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی، دار المأمون للتراث، دمشق.
۶۲. المسند: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.
۶۳. مشکل الآثار: ابو جعفر طحاوی مصری حنفی، حیدرآباد، سال ۱۳۳۳.
۶۴. المصنّف: ابن ابی شیبّه، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.
۶۵. المعجم الاوسط: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار الحرمین، سال ۱۴۱۵.
۶۶. معجم البلدان: یاقوت حموی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.
۶۷. المعجم الکبیر: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار احیاء التراث، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴.
۶۸. المغنی فی الامامه: قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی.
۶۹. الملل والنحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۳۶۸.
۷۰. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ابن جوزی، دار الکتب علمیّه، چاپ اول، سال ۱۴۱۳.
۷۱. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶. (۷)

Fadak in Rising & Falling

A Research on Fadak with Respect to a Sunnite Scholar's Question

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

